Simorghi / سیمرغی
edition farangis



Simorghi / سیمرغی : a philosophical journal on secular mysticism and iranian culture. *Simorghi, ISSN 2701-374X, Jahrgang 2, Nr. 1, Februar 2021. Creative reason as the basis in Iranian philosophy 1 - 6.*



Creative reason as the basis in Iranian philosophy 1 - 6

منوچهر جمالی :

خــرد سرمایهِ فلسفی ایران ـ جلـد یکـم ، ۱ ـ ۶

منوچهر جمالی

خــرد سرمایهِ فلسفی ایران - جلـد یکـم - 1

پیشگفتار

کی وکجا ، خردِ انسان بیدارمیشود ؟

چگونه ما بیدارمیشویم ؟ چگونه خرد درما ، وما درخرد خود، بیدارمیشویم ؟ آیا این روشنی است که مارا بیدارمیکند و یا این ما ئیم که دربیدارشدن، جهان وجامعه را روشن میکنیم ؟ چگونه خرد انسانی درگذشته ، بیدارشده است ؟ آیا انسان ، امروزه به گونه ای دیگر، بیداروروشن میشود ؟ آیا ما به خودی خود ، و ازخود ، بیدارمیشویم ؟ آیا انسان ، برضد بیدارکنندگان نیست ؟ آیا بیدارکنندگان ، مارا آشفته نمیسازند ؟

درفرهنگ ایران ، سروش ، نیروی بیدارسازندهِ خرد در ضمیرِ هرفرد انسانیست . هرفردی ، در طبیعت ونهادخود، **سروش ویژه** خود را دارد . سروش ، به معنای « بوق یا شیپوربه هوش آورنده » است . بیدارشدن ، به هوش آمدن و هوشیارشدنست .سروش ، چه هنگامی شیپور به هوش باش، یا بوق بیدارباش را درخرد ما و آگاهیِ جامعه ، میزند ؟ **شاهنامه با همین تجربه بیدارشدنِ انسان وجامعه آغازمیگردد** . کیومرث (گیا مرتن) که دریزدانشناسی زرتشتی، نخستین انسان ، یا به عبارت دیگر، بُن همه انسانهاست ، درتنها دشمن خود درجهان ، که اهریمن میباشد ، دوست خود را می بیند . در« ضد زندگی = اژی » ، « دوست زندگی = ژی= جی » را می بیند . وارونه آموزه زرتشت ، **ژی** را از **اژی** باز نمیشناسد و درست با « ضد زندگی » دوست میشود . خرد ، از شناخت تمایز میان « زندگی، وضد زندگی» بازمیماند . این دشمن ، که ضد زندگی (

زدارکامه) است وخواست نهادیش، آزردن جان است ، نخستین دوست مهربان کیومرث میگردد . دشمن زندگی، با برآوردن « نیاز فطری کیومرث به مهر» ، دراندیشهِ آزردن زندگی اوست . به عبارت دیگر، بُن وفطرت انسان یاخرد ش ، از« ضد زندگی » بیخبراست .

ازدید آموزه زرتشت، نخستین انسان (بُن انسان) بی خرد است، چون خرد، اصل برگزیدن ژی، ونفی کردنِ اژیست . مهرورزیِ ریائیِ اصل ضد زندگی (اهریمن) ، افزارِ جان آزاری وخرد آزاری انسان میگردد . ولی این سروش است که هنگامی خطرنابودسازی کیومرث ، نزدیک شد، سیامک ، فرزند اورا ازتوطئه مرگ پدرش آگاه میسازد ، تا پیش ازوقوع خطر، اهریمن زدارکامه (اژی) را از آن باز دارد . وسیامک با جانفشانی خود ، دشمنِ‌مهرورزو خدعه گرومکار را ازجان آزاری بازمیدارد و کیومرث (انسان) بدینسان ازنابودشدن ، رهائی می یابد . درواقع ، سیامک ، نقش « خرد بیدارو زود آگاه » کیومرث را بازی میکند ، و درست یک لحظه پیش از وقوع خطر، بیدارمیشود .

بیدارشدن فریدون (بنیادگذارِ اندیشه داد برپایه خرد) درفرهنگ ایران نیز، به همین شیوه روی میدهد. فریدون ازتوطئه ای که برادرانش برای قتل اوچیده اند، بی خبراست . این سروش بیدارکننده است که فریدون را ناگهان ولی به هنگام ، بیداروهوشیارمیسازد و ازخطرمیرهاند . درست برادرانِ « پایه گذارداد=حق وعدالت وقانون»،دراندیشه نابودساختن «مبدع داد»هستند . خویشانِ‌بنیادگذار داد ، دراندیشه نابود ساختن « موءسس قانون وعدالت وحق » هستند . سروش ، گردونه ای با چهاراسب بی سایه دارد (قوای ضمیرانسان ، چهارگانه اند) که ازهمه روندگان ، پیشی میگیرد . چرا ؟ سروش ، نیروی بیدارسازنده ، « پیشرو = طلایه » است . اسب ، درفرهنگ ایران ، نماد بینش درتاریکی وازدور است ، چون **بینش خرد ، با سرعت ، اینهمانی دارد** . چشم اسب، اینهمانی با دین (بینش زایشی وحقیقی) دارد . خرد، چشمی تیزبین وزودبین است. نگاه چشم با آذرگشسپ (برق) اینهمانی داده میشود . بینش ، ازآن رو، بینش اسپ باد پاست که زود می بیند ، نه پس ازوقوغ خطر. اینست که **رخش رستم نیز، همین نقش بینشِ خردِ رستم را بازی میکند** . درخوان سوم ، رخش بارها با کوبیدن سُم وخروشیدن میکوشد که رستم را ازخطرآمدن اژدها (اژی= ضد زندگی) آگاه

وباخبروبیدارسازد ، ولی **رستم ازبیدارشدن ، امتناع میورزد ، ورخش را که بازدارنده او از آرامش و آسایش است ، سرزنش میکند** . حتا رستم ، نه تنها با بیدارسازنده خود ، پرخاش میکند بلکه او را تهدید به قتل میکند . بهترین دوست خودرا که رخش است، میخواهد برای همین بیدارسازی ، بکشد **!** به او میگوید که اگربار دیگر مرا درخواب ،آشفته سازی، ترا خواهم کشت **!** رستم ، پهلوانی که چشم همه حکومتگران وسپاهیان ایران را سپس درخوان هفتم ، خورشید گونه میسازد ، و همه را دارای خردی میسازد که هم چشم وهم چراغند ، بیدارسازنده خودرا ازخشم میخواهد بکشد**!** این سرنوشت رخش ، اصل بیدارسازنده یا سروشِ رستم ، آورنده جام جم و توتیای چشم هست **!** ودرست این رخش ، یا اصل بیدارسازنده خرد است که اژدها (اژی= ضد زندگی) را درواقع درهمین خوان میکشد و رستم ، نفش ناچیزی درپایان کار، در« دفع ضد زندگی یا اژدها » بازی میکند .**خردِ رستم ، نمیخواهد بیدارشود ،و آسایش را بربیداری ، ترجیح میدهد. خرد میخواهد درآسایش وآرامش ودرسکون ، کام ببرد** . هنگامی که خطر(اژدها = اصل ضد زندگی) چنان نزدیک است که یک لحظه تا نابودی باقیست ، هنوزهم حاضربه رها کردن آسایش وآرامش وخواب نیست.بیدارشدن برای او ، آشفته سازیست .

بالاخره همین رستم که نه تنها پهلوان رزم است ، بلکه همانسان « پهلوان خرد وبینش » نیزهست ، به پیکار« اکوان دیو یا اکومن » فرستاده میشود . **اکوان دیو یا اکومن ، « اصل اندیشیدن برپایه چون وچرا وشک » است** . با چون وچراوشک ، اهل « **خرد آسائی**، یا ایمان » را دچارِ آشوب میکند . چون وچرا وشک ، آشفته سازنده است و هرجا گام گذاشت، آشوب برپا میکند .**بیدارشدن ، با آشفته شدن ، سروکار دارد ، ولی هیچکس نمیخواهد آشفته بشود** . با آشفته شدن ضمیرو روان ووجود است که انسان ، بیدارمیشود . بیداری ، بی این آشفته شوی ، غیرممکن ومحال هست . با خواندن سه چهارتا کتاب ، انسان وجامعه ، بیدارنمیشوند. **بیدارشدن ، ازخواب پریدن است** . رستم ، اکوان دیو ، یا اصل چون وچرا وشک را، پی میکند تا دربندِ خود درآورد ونابود سازد ولی نمیتواند . هنگامی که رستم ، خسته ازاین پیگردی ، به خواب فرورفت ، چون وچرا وشک ، به سراغ ضمیرخاموش و نهفته اش میآید واورا اززمینی که برآن خفته ، می کند و درمیان آسمان وزمین میآویزد ، ودراین اوج خطر، دو بدیل برای

گزینش به او عرضه میکند . **خرد رستم دراینجا واین هنگام در میان زمین وآسمانست که بیداروهوشیارمیشود** . این دوبدیل ، هیچ شباهتی به « ژی و اژی » زرتشت ندارند که یکی خیرو دیگری، شرّ است ، بلکه هردو بد هستند . دریکی، نابودی حتمیست و دردیگری ، بود ونبود ، درگروِ پذیرش خطرشدیدجان هست.

خرد رستم ، هنگام « معلق بودن میان آسمان وزمین » ودربرابر دو بدیل خطرناک ، درشک وچون وچرا، بیدارمیشود . بیدارشدن ، با اصطراب سراسروجود ودلهره کاردارد . بیدارشدن ، با کنده شدن ازبسترخواب و به هوائی که هیچ جای « ایستادن » ندارد ، کاردارد . بیدارشدن ، که هم چشم بیننده ، وهم چراغ روشنائی ده شدن است ، با آویختگی هستی درشک وچون وچرا کاردارد . دراین هنگام و دراین جایگاهست که خرد، بیدارمیشود .

این اکوان دیو، یاچهرهِ نهفته بهمن ، خدا واصل اندیشه درفطرت ماست ، که هنگامی مارا اززمین کَنَد و درمیان زمین وآسمان آویخت ، بیدارخواهیم شد .

***

خــرد سرمایهِ فلسفی ایران - جلـد یکـم - 2

درفرهنگ ایران

« خدا»،«اصلِ گیتی»هست،

نه خالقِ گیتی

خدا، « نخستین عنصر» یا « آخشیج » یا « تـخـم»

دربـُـن هرموجودی هست

خدا، تن (جسم) میشود ، ونخست درجسم شدن، خدا میشود

آوردن سکولاریته به ایران،

مانند آوردن زیره به کرمانست

بد بینی و نفرت و دشمنی با فرهنگ ایران ، چند علت دارد . یا اینکه برپایه « اصالتی که امروزه به **تاریخ**، و **آگاهبود تاریخی** میدهند » ، ، میخواهند « فرهنگ ایران » را در لابلای تاریخ ایران ، بجویندو بیابند، و طبعا جزگلاویزی قدرتها ، چیزی نمی یابند . دیگر آنکه با « مفاهیم و مقولات رایج »، به سراغ درک «اصطلاحات کهن» میروند، و نا آگانه این مفاهیم ومقولات رایج را ، چیره بر درک آن اصطلاحات کهن میسازند . مثلا ، « **دروغ** » ، معنای دیگری داشته است که ما امروزه ازآن داریم . مثلا « **جُـفـت**، که همان واژه یوغ ویوج و یوش » است ، ودرمعنا، اینهمانی با واژه های « سنگ وهمزاد» داشته، اصطلاح کلیدی فرهنگ ایران است ، و « اصل آفرینندگی را درجهان هستی ، درپیوند یابی باهم » بیان میکرده است. «آفرینش بطورکلی درسراسرجهان هستی که شامل خدایان هم میشود ، از« **پـیـونـد** »، سرچشمه میگیرد ، نه ازیک « الاهِ خالق » .

میان « تاریخ ایران » و « فرهنگ ایران »، ورطه ای ژرف هست . میان تاریخ، که میدان گلاویزی قدرتهای دینی و سیاسی و اجتماعی بوده است، و فرهنگ ایران که ازهمان آغاز، « ضد قدرت و قهرو تجاوزخواهی » بوده است ، نه تنها **تنـش فراوان ، بلکه تضاد همیشگیست** . جامعه ایران، که سرچشمهِ **« فرهنگِ ضد قهری»** بوده است ، **متضاد با همه حکومتها و قدرتهای حاکمه دینی بوده است و هنوز نیز هست** .

همانطور که **حافظ** ، از پیکریابی های فرهنگ ایران است ، نه امیرمبارزالدین متعصب و خونخوارکه شاه معاصرش هست ، یا همانطور که **فردوسی** ، ازپیکریابی های فرهنگ ایران است ، نه سلطان محمود متعصب، یا همانطور که **مزدک** و**بزرگمهر**، از پیکریابی های فرهنگ ایرانست ، نه شاهان ساسانی وموبدان زرتشتی ، این **تضاد** ، **همیشه میان « تاریخ ایران » و « فرهنگ**

ایران» بوده است . « فرهنگ » ، که نام « کاریزِ دریای حقیقت (خدا) به درون « هرانسانی» است ، گواه بر پیوند مستقیم هرانسانی با حقیقت است، که ایستادن رویاروی هرقدرت دینی و سیاسی را، حق مسلم هرفردی میداند . خردبهمنی ، یا به سخنی دیگر، خرد ضدِ خشم (= ضد قهرو تجاوزخواهی و غلبه خواهی و جان آزاری) که بُن هرانسانی بوده است، بنیاد این فرهنگست که **ازخودِ جامعه فرامیجوشد** ، و درست ، درتاریخ ، آنچه که مانده ، چیزی جز قهرو خشونت و جان آزاری و خرد آزاری و قاهریت (غلبه خواهی)، و بالاخره ، ضدیت با این اصالت انسان نیست .

بد بینی و نفرت و دشمنی با فرهنگ ایران، نیز ازآنجا میآید که ما « مفاهیم حاکم بر ذهن جامعه و رایج و متداول را » ، معیارومیزان پژوهشها قرارمیدهیم ، و با معانی این اصطلاحات ، به سراغ شناخت فرهنگ ایران میرویم و طبعا سراسر فرهنگ خود را ، بطور روشی(متدیک) مسخ و تحریف میکنیم ، و آنرا، « علمی » هم میشماریم .

درگذشته، با معیار قراردادن مفاهیم اسلامی، به شاهنامه یا آثارحافظ ومولوی و عطارمی نگریستیم وبدینسان ، همه را مسخ و تحریف میکردیم ، و اکنون ، **با معیار قرار دادن « مفاهیم زرتشتی » که دراین اواخر، با« فرهنگ ایران» اینهمانی داده میشود** ، یا با مقولاتی که ازفلسفه آمریکا یا اروپا وام میکنیم ، فرهنگ خود را نظم وسامان میدهیم ، و بدینسان ، مسخ میکنیم، ومی پنداریم که با دید علمی بدانها نگریسته ایم . **یزدانشناسی (الهیات) زرتشتی، غیرازفرهنگ ایرانست** . معانی که یزدانشناسی زرتشتی به این واژه ها و اصطلاحات میدهد ، معانی اصلی نیستند که فرهنگ ایران به این واژه ها میداده است . **« بهمن » در الهیات زرتشتی ، با « بهمن » درفرهنگ ایران، نه تنها باهم متفاوتند، بلکه باهم متضادند.** خرد، در الهیات زرتشتی ، با خرد در فرهنگ ایران ،دو پدیده متفاوتند .« ایزد » در الهیات زرتشتی ، با ایزد (یزدان) در فرهنگ ایران ، فرق کلی دارد . **ایزد،** درفرهنگ ایران « جشن سازومطرب و نی نواز» است. **همه جشن های ایران، جشن های زنخدائی- خرّمدینی بوده اند ، نه جشنهای زرتشتی** ، ازاین رو، پذیرش این جشنها از زرتشتیان، با طرد معانی و محتویات اصیل این جشن ها همراه بوده است . نام بزرگترین خدای ایران ، **«جشن ساز»**

میباشد . به عبارت دیگر، **غایت زندگی درگیتی ، جشن است، که اینهمانی با مفهوم « جامعه گشوده » دارد . با شرکت کردن درجشنهای زندگی است که هرفردی ، عضو جامعه میگردد** . به عبارت دیگر، **جشن زندگی ، جامعه میسازد ، نه «ایمان» به دینی ومسلکی و ایدئولوژی** . این گرانیگاه فرهنگ ایران ، در الهیات زرتشتی ، نابود ساخته شده است .ازسوی دیگر، معیارقراردادن اصطلاحات و مقولات روانکاوی و جامعه شناسی وانسان شناسی غرب ، منشِ ویژه فرهنگ ایران را از بین میبرد . **فرهنگ ایران ، ویژگیهای استثنائی و بی نظیرخود را داشته است ، و «این استثناء بودن ها» ست که « منش فرهنگ ایران » را مشخص میسازد**. فشردن و چپاندن پدیده های فرهنگ ایران درمفاهیم و مقولات و اصطلاحات علوم انسانی غرب،که چیزی جزگسترش تفکر فلسفی هرکدام از آنها نیست ، بریدن و دور ریختن همین « استثنا بودن ها » است **.امروزه ، تصویر زرتشتی از« اهورامزداه » ، معیاروسنجه « تصویرخدا » قرارگرفته است** . امروزه ، مفهوم « دین » از ادیان ابراهیمی و دین زرتشتی ، معیار شناخت ما از« دین » قرارگرفته است . **اهورامزدای زرتشت ، « خوشه » نیست** ، و ازاین رو، اصل جهان نمی باشد، بلکه جهان را میآفریند . نام اهورامزدا ، فقط نام خدا در آموزه زرتشت نبوده است . « اهورا » و « مز+ داه » ، دراصل نام سیمرغ میباشد و معانیشان درست گواه بر ، اصل و نخستین عنصر جهان هستی بودن است ، که به کلی درتضاد با تصویراهورامزدای زرتشت است . حتا **مانی** ، نخستین انسان را « اهورامزدا » مینامد . « خدا » که « خوا+ دای » باشد، « xva خوا هست که همان تخم=uva باشد . به عبارت دیگر، خدا ، اصل هست . اصل بودن ، با آفریننده بودن یا خالق بودن ، فرق کلی دارد . **تخمی که گیاه و درخت ازآن میروید و میگسترد ، اصل درخت است** .آنچه بالقوه درتخمست، درشاخ وبرگ و میوه وبر، میگسترد و پهن میشود و میگشاید . فروع ، همسرشت و همگوهر، اصل هستند . **تفاوتی میان آفریننده (تخم) و آفریده (تنه وشاخ وبرگ وبر) نیست** . ازتخم و بزر، درخت یا گیاه میروید . درتخم ، همه درخت هست.

گیتی و زمان ، از تخم (= خدا) ، ازاصل ، از « **انـد** » ، از « **چیترا** یا چهره »، از « بون » ، از« ارکه » میروید . خدا، مستقیما ، گیتی وجانوروانسان میشود. **خدا، خودش ، زمان و گشتن (گذرو حرکت) میشود** . او، گیتی را خلق

نمیکند . او، زمان را نمیآفریند . او عقل یا خرد را خلق نمیکند . اوخودش ، تحول به خرد هرانسانی می یابد . **گیتی وزمان و انسان، تحول و تکامل خدا ، یعنی تخم ، یعنی ارکه ، یعنی بُن ، یعنی چهره ، یعنی « اصل » هست** . خدا ، بغ هست . خدا، بگ ، بخ ، بک، **امرو (مر)** هست ، به سخنی دیگر**خدا، « آنچه پخش میشود » هست** . خدا ، لنبک (لن + بغ) است . لن ولان هم به معنای « انچه پخش وافشانده میشود » هست . خدا ، همین واژه « پخش شوندگی = بغ = لن » هست . این اصل پخش شوندگی گوهرخدا ، سپس بنام « **جوانمردی** » ، مشهور گردید که اساسا با « مردی یا نرینگی » کاری ندارد، بلکه با « مر+ دی » کار دارد، که در کردی « **مر +** دایتی » است. ولی این خدا یا بغ ، درپخش شدن ازهم ، ازهم پاره پاره و ازهم بریده و جدا نمیشود ، بلکه مثل شاخه های درخت وبرگهایش، ازهم فرا میروید . اینست که بختن baxtan که به معنای پخش کردنست درشکل بختیک baxtik به معنای متحد و متفق است .

این **خدای خوشه و « خودافشان »** ، درهرمنطقه ای درخونیروس (خوان + راته =گستره ارتا) که ایران امروزه هم جزوش بود ، به نام دیگر، نامیده میشد، ولی برغم تفاوتهای کوچک، یک جهان بینی بود . درهمان منطقه پارس که سپس هخامنشی ها برآن حکومت کردند، این خدا، نامهای گوناگون داشت . مثلا یکی deva Lan میباشد، **« لن خدا » ، خدائیست که خود را میافشاند ، و ازخودافشانیش، جهان وانسان پدیدارمیشود.** تصویر این خدا ، درشاهنامه ، در لنبک (لن + بغ) آبکش باقی مانده است . « ابر» ، مَشکیست که آب کشی میکند. سیمرغ هم درشاهنامه، ابـر آبکش (ابـر سیاه) است . هرچند این داستان به بهرام گورساسانی، نسبت داده شده است، ولی درحقیقت ، منسوب به « بهرام » خدای ایرانست که همتا وجفت همین « لن» یا ارتا بوده است ، و ازپیوند آنها در«یک اصل» هست که جهان هستی، فرامیروئیده است .

یکی از نامهای دیگر این خدا ، زوش یا زاوش Zavoush= Dyaoush بوده است . **زوش** ، به معنای « دوست و محبوبه ومعشوقه » است . « دی+ **یوش** » به معنای « خدای دوست و رفیق ویار » است. یوش (یوشیج) مانند یوج ، یوغ (جفت) به معنای یار و متحد و متصل و رفیق است .

انسان وجانورو گیتی وزمان ، همه ، گسترش یک تخم هستند، که به هم پیوسته اند ، وهمه، دوست هم و رفیق هم هستند. میان خدا و انسان و گیتی، رابطه بستگی و یاری و دوستی هست . **انسان، امتداد خداست . انسان، تکامل خداهست . درانسان و درگیتی و درزمان ، خدا ، گشوده و بازو شکفته میشود و به کمال میرسد . همین اندیشه است که بنیاد فلسفه هگل شده است .**

میان خدا وانسان، بریدگی نیست ، ترس وبیم نیست ، حاکمیت وتابعیت نیست . خودِ این خدا که اصل است ، که تخم است، درگوهرش، **پیوستگی** است. اصل، که خدا نامیده میشود، « پیوستگی= مهر» است . خدا ، نمیتواند ببُرد (بکُشد) ، ازخود، ببرد ، جهان را ازهم ببرد . « توم » ، که همان « تخم » باشد، درعبری و آرامی ، به معنای « همزاد» است ،که دراصل دوقلوی به هم چسبیده بوده اند . نام **توماس** درغرب، ازهمین ریشه است. همزاد به هم چسبیده ، مانند یوغ (جفت) که دواسب باهم یک گردونه را میکشند، « اصل آفرینندگی » شمرده میشدند .

خدا، یا اصل، گوهرش، « پیوند» است. خدا یا تخم ، که اصل دوستی و رفاقت و اتحاد و اتصال ومهرباشد، اصلیست که **همه انسانها بدون تبعیض** ازآن میرویند . درچنین جهان بینی، ترس وبیم و ارهاب ووحشت انگیری، شومترین چیزبود و جائی نداشت . درزرتشتیگری، دراثر همان مفهوم « **همزاد ازهم جدا و متضاد باهمِ خودِ زرتشت** » ، اهورامزدای زرتشت ، دیگر ، خوشه و تخم نبود، دیگر، اصل نبود . وبا انکارخدا، به کردار« اصل جهان هستی»، فرهنگ سیاسی و اجتماعی و دینی ایران ، دچار بزرگترین فاجعه ها گردید .

انکارِ اصل بودن خدا ، انکارِ پیوستگیِ گوهریِ همهِ بشریت است . انکار اصل بودن خدا ، انکار« اصالت انسان » است که به معنای « همسرشتی با اصل آفریننده جهان » است . صفت ویژه «ارتای خوشه » ، که « **ارتا خوشت** » باشد وخدای اهل فارس (بنا برابوریحان بیرونی) بوده است، و زرتشت، نام آنرا به **اردیبهشت** ، تغییر داده است تا « خوشه بودن خدا ی ایران » را انکارکند، « هوچیتره = تخم نیک = اصل نیک » بوده است که همه ملل واقوام و مذاهب ونژادها ، ازآن میروئیده اند (هوچیتره = هژیر) .

« جـان وخــرد »

چرا درفرهنگ ایران ، « جان وخرد انسان» با هم ، « جُفـت » هستند؟

چرا درفرهنگ ایران، خردانسان، فقط ،*نگهبان زندگی* است نه نگهبانِ یک شریعت ویا یک ایدئولوژی ویا یک آموزه

درفرهنگ سیاسی ایران، اینکه فقط « خردانسان»، نگهبان جان(= زندگی) است ، چه معنائی در«حقوق اساسی » دارد ؟

امروزه با پدیده « روشنفکری» ، گرانیگاه بحث ها ، خرد گرائی یا عقل گرائیست ، ولی فرهنگ ایران ، « خرد و زندگی » را دو پدیده جفت، یا پیوسته به هم، و **جداناپذیرازهم** » میداند . خرد گرائی و زندگی فزائی (جانفزائی) ، دو برآیند متصل بهمند . اندیشیدن باید زندگی را بیفزاید . وهردورا باید همیشه درپیوند به هم بررسی کرد . این **جفت بودن خرد با جان** (= جی+ یان ، ژی) ، چه معنا و محتوائی درسیاست **(=جهان آرائی)** و حکومت و اقتصاد واجتماع داشته است و

دارد ؟ **جفت بودن خرد وزندگی، محور فرهنگ سیاسی واجتماعی و اقتصادی و حقوقی ایرانست .**

این جفت بودن « خرد وجان باهم » ، یک اصطلاح شاعرانه نیست، و به تصادف درآغازشاهنامه این دو واژه جفت با هم نیامده است ، بلکه بنیاد فرهنگ اجتماعی و جهان آرائی (سیاست) و **شاخصه حقانیت حکومت درایران** بوده است ، که امروزه فراموش ساخته شده است . « **جفت** » که دراصل ، همان واژه « یوغ= یوج= یوش » میباشد، بطورکلی، شاخصه فرهنگ ارتائی بوده است . هخامنشی ها و اشکانیها ، بنا برهرودوت ، خود را « **ارتائی**» میدانستند و مینامیدند، نه زرتشتی . یوغ ، دونیروی به هم پیوسته است که به طورکلی ، اصل آفریننده و سامانده جهان وهستی شمرده میشد . نزد هخامنیشی ها، اندیشه یوغ ، بنام « **نریوسنگ** » نامیده میشد ه است، چون واژه « سنگ = اسنگ = اسن » نیزمانند یوغ وگردونه ، افاده **امتزاج واتصال دونیرو** را میکرد، که باهم بیافرینند .

ازاین رو زندگی هم که جی یا ژی یا گی باشد ، « جُفت- گوهر» شمرده میشد . یا به عبارت دیگر، جایگاه یا زهدان ومحل پیوند نیروهای جفت باهم بود (این اندیشه، با جفت بودن پـرهای نیروهای مینوئی ، نموده میشد= **ضمیرانسان، مرغ چهارپر، یا گردونه چهاراسبه است**) . ازمعانی که در زبانها، یا گویشهای ایران باقی مانده ، میتوان دید که اصطلاح « **جی= ژی** » یا زندگی ، دارای سه معنا، یا سه پهلو هست . 1- یک معنای آن همان **زندگی** است 2- معنای دیگرش، **یوغ** است که بیان هم آفرینی یا هم-بغی و انبازی و دوستی ومهر است و درترکی به معنای همداستان ویک جهت ومتفق باقی مانده است . **هرکاری و هراندیشه ای درفرهنگ ایران ، از پیوند یابی دونیرو، پیدایش می یابد ، واین « دو»، فقط « مبدء کثرت » میباشد** . به عبارت دیگر، **هرکاری و اندیشه ای ، دراثرهمکاری وهماندیشی چندکس یا یک اجتماع، بوجود میاید** .3- معنای سومش ، **شاهین ترازوهست** که نماد « اندازه وسنجه» باشد . **1- جان(زندگی) و 2- همآفرینی و3 - اندازه بودن (معیاربودن) ، سه پهلوی یک مثلث یا یک هستی اند** . اندازه بودن و معیاربودن را ، نمیتوان ازجان یا زندگی ، جدا کرد و برید .

این **تخم جان که « تخم آتش » خوانده میشود**، و از« ارتا فرورد= سیمرغ = خدا » افشانده میشود ، گوهرش ، اندازه بودن و همبغی(همآفرینی) است . با این اندیشه ، **بنیاد فلسفه سوسیالِ خرمدینان درایران** گزارده شد .

ازاین رو، « جی » نام **« رام » ، مادرو اصل زندگی** نیز بوده است . به همین علت، شهرها و آبادیها، « رام » یا « جی» نامیده میشدند . وازآنجا که « جفت گوهر= جی » بود، میشد هم اورا مادینه قلمداد کرد (نزدِ مانی) و هم نرینه دانست(مانند زرتشتی ها) . هرجانی، تخم ارتای خوشه (تخم سیمرغ) هست، که گوهر« پیمان گیری ، اندازه بودن ، سنجه » دارد . **این تخم جان ، درتن هرانسانی یا در« آتشکده هستی هرانسانی» افروخته است ، و از روزنه های حواس ، به شکل دانائی و خرد ، زبانه میکشد** . اساسا به آتشگاه ، « تن » میگفتند . این آتش جان ، درهرانسانی که تخم خدابود، در روزنه های حواس درتن ، تبدیل به چهره های گوناگون خرد میشود . اینست که خرد، شعله و افروزه خودِ زندگی (خود مبدء زندگی، خودِ جانان) به **« غایت »** پاسداری و نگهبانی زندگی(جان) هست . خویشکاری یا غایت هر خردی درهرجانی ، نگهبان و پاسبانی آن ، و« جان به طورکلی » هست ، چون تخمی از«خوشه ارتا یا جانان» است .

ارتا ، بدین سان ، تنها خوشه جانها (جانان) نبود، بلکه « خوشه خردها» نیز بود . **جامعه و ملت ، خوشه جانها وخردها هستند** . درفرهنگ ایران ، اصل ، درگسترش وافزایش ، نه تنها « کثرت » بلکه « **تنوع و گوناگونی** » میشود . اصل ، درپیدایش یافتن ، **رنگین کمانِ تنوع** میگردد . اینست که خردهایِ تراویده ازجانهای جامعه ، عهده دارِ نگهبانی و پاسداری جامعه هستند . ارتا ، خوشه « جی » هست ، و این تخم ها (axv=xva) یا (uva) که اصل گرمی یعنی آتش هستند، درهرانسانی از روزنه های حواس ، تبدیل به روشنائی و بینش گوناگون میشوند که نام آن « خرد » هست ، و این روشنی های رنگارنگ، گزند ، یعنی « اژی ، آزار» را که خشم وقهر باشد، از زندگی (ژی) بازمیدارند .

خوشه ،که پیوستگی جانهای جامعه است ، همزمان ، پیوستگی و « همپرسی » خردهای جامعه نیرهست .این اندیشه بسیارژرف و متعالی، **بنیاد فرهنگ اجتماعی وسیاسی و اقتصادی و حقوقی** ایران بوده است . ولی دریغ که ازهمان

آغاز، قدرتخواهان ، چه سیاسی و چه دینی اش ، برضد آن برخاسته اند و آن را تامیتوانسته اند ، تحریف و مسخ کرده اند ، تا همان اندیشه را ، ابزاربرای حقانیت بخشیدن به قدرت خود سازند . این سراندیشهِ ژرف و متعالی ، چه میگوید ؟ جی که در تن ما ، همان جان هست (جی+ یان = جان) تخم ارتای خوشه (اردیبهشت) ، یا اصل و مبدء زندگی هست . زندگی یا جی ، آتش است ، یعنی اصل گرمی هست . زندگی(جی) ، یوغ هست ، یعنی همبغ (= انباز=همآفرین) است و به سخنی دیگر، **اصل آفرینندگی در همکاری و همپرسی و همروشی و همداستانی و توافق است** .هرانسانی ، خودش سرچشمه آفرینندگی است ، چون درگوهرش و ساختار تنش ، « جی » هست ، و**هرانسانی ، خودش بذاته ، اصل اندازه و سنجه و معیاراست** ، چون جی (جان) هست . این تخم آتش ، درحواس ، تبدیل به روشنائی یا خرد میشود ، ودر اندازه و سنجه، پیدایش می یابد تا جان را ، تا آتشکده زندگی را ، ازگزند دور دارد .

«غایت زندگی»، درفرهنگ ایران ، جفتِ خودِ جانست . «آماج » که به معنای غایت است ، دراصل به معنای « یوغ= جفت » میباشد. وازآنجا که جامعه ، خوشه است ، جامعه ، برپایه همپرسی و همداستانی و هماندیشی و « هم خردی » میاندیشد، تا گزند و قهر و ترس و تنگی را اززندگی بطور کلی دور دارد . این اندیشه ، بر بنیاد **« اولویت جان و اولویت خرد »** گذاشته شده است. **نظم و حکومت (سامان) و اقتصاد و حقوق ، از خرد ، برای نگهبانی جان ، نگهبانی خوشه جان (جامعه) تاءسیس میشود .**

نخست آفرینش ، خرد را شناس   نگهبان جانست و آن را سپاس

این شعر، دارای این معنی نیست که خدائی، خرد را نخست خلق کرده است ، بلکه « تخم خوشه خدا » که در تن هرانسانی افشانده ونهاده میشود ، **با پیدایش چشم در زهدان آغازمیشود** . ازنطفه در زهدان ، نخست، چشمان پدیدارمیشوند، و چشم درفرهنگ ایران، اینهمانی با خرد داشت . این بود که نگاه ، یا بینش چشم ، بازدارنده گزند وقهروآزاراز زندگی هست که مقصد غائی است . خرد، واقعیت بخشندهِ برترین غایت یا ارزش هست . اینست که **« نگهبانی »** ، **به معنای « خرد وزری » هست** . حکومت و نظام و حقوق و اقتصاد، نگهبانی زندگی اجتماعی هستند . **گوهر حکومت ، نگهبانی جان است** . به عبارت دیگر،

سازمانیست که با خرد ورزیدن ، راه وروش آنرا می یابد که زندگی را دراجتماع ، از گزند (هراس وقهرو تنگی) دور دارد . حکومت یا شاهی، کاری جزاین نگهبانی « جان یا زندگی » ندارد . حکومت یا حقوق یا اقتصاد، نگهبان **زندگی مردمان** با خردی هست که ازجان هریک از افراد این خوشه برخاسته و به هم پیوسته است .

البته خرد درفرهنگ ایران ، تنها منحصربه « نگاه= دید چشم » نیست ، بلکه **خرد ، به طیف روشنائی که ازجان در « همه حواس» پدیدارمیشود** ، گفته میشود. انسان ، با همه حواسش، می اندیشد ومی بیند و نگاه میدارد . جان، دربسودن وبوئیدن ومزیدن (کام) وشنیدن ودیدن ، میاندیشد وخرد میشود .

جان دردرون همه حواس ، تبدیل به خرد میشود ، تا نگاهبان و پاسدارزندگی خود باشد . **در فرهنگ ایران، این اولویت جان (زندگی) ، و این « جدا ناپذیربودن خرد ازحواس » ، اهمیت فوق العاده دارد ، که پیآیند مستقیمش ، همان چیزیست که سکولاریته نامیده میشود .**

درفرهنگ ایران ، سکولاریته ، یک امر بدیهی است و نیاز به بیان هم ندارد . فریاد سکولاریته هنگامی بلند میشود که سکولاریته ، دیگر، امری بدیهی نیست ومنکر حقانیت آن هم هست .

با اولویت جان و« خردِ زاده اززندگی » ، « ایمان »، به این عقیده ، یا به آن خدا ، یا به این آموزه وشریعت ، یا به آن ایدئولوژی یا پیغمبر، هیچکدام، اولـوّیت ندارند.

بازرتشت ، این اولویت ، متزلزل شد ، چون **زرتشت** ، **به روشنائی بر آتش ، اولویت داد** . این « **اولویت روشنائی بر آتش** » که با زرتشت آمد، اندیشه اولویت جان وخردی که ازجان درحواس افروخته میشد ، نابود ساخته شد . **فرهنگ سکولار ایران ، با زرتشت ، ازبین رفت** . معنای اولویت روشنائی برآتش چیست؟ اولویت روشنائی برآتش ، بدین معنی هست که « بینش و علم اهورامزدا، یا به عبارت دیگر، آموزه زرتشت ، اصل است، و جان که آتش باشد ، فرع این روشنائی، یعنی علم اهورامزداست » . البته درهمه ادیان نوری و ابراهیمی ، این اولویت، حاکمست . ازعلم الله یا **همه آگاهیِ** خدایشان هست که جان (زندگی)

وخرد ، خلق میشود . درحالیکه **درفرهنگ اصیل ایران، ازخوشه جانها یا انسانها، یعنی از اجتماع هست که بینش(روشنائی) قانون و نظم وسامان ، پیدایش می یابد** . به عبارت دیگر، آتش برروشنائی (زندگی بر بینش) اولویت دارد . دراینجا، یهوه و الله وپدرآسمانی، واضع و جاعلِ «اندازه» نیستند ، بلکه اندازه و معیار نیک وبد ، گوهرذاتیِ خودِ جان انسانهاست که در**همپرسی و همآفرینی**، بتدریج پیدایش می یابد ودرآزمایش ، تصحیح کرده میشود .

خوب دیده میشود که درفرهنگ ایران ، **خدا** ، **اینهمانی با اجتماع یا بشریت داشت، چون خدا** ، **خوشه همه تخم های جانهاست** ، و این تخم ها در رویش و پیدایش درگیتی ، در بینش های حسی ، روشن میشوند ، تا درد و آزار وترس را درهمه شکلهایش ازخود ، باز دارند . این روشن شدن و پیدایش جان، که همسرشت خداهست درحواس، « خرد» خوانده میشود . اندازه و همآفرینی ، گوهر جداناپذیرازجان هرانسانیست که در روند گسترش (ویستا + اخو یا گستاخی vista + axv=گسترده شدن تخم)پیدایش می یابند . این روند « خرد شدن تخم، یا آتش خدا ، در بینش های حسی ، برای نگاهبانی آن آتش جان، نیازی به « ایمان » ندارد . **خرد، فقط جفت زندگیست ، و تنها غایتش، نگهبانی از زندگی در گیتی هست** . خودِ اصل زندگی ، شکل خرد ، به خود میدهد، تا ازخود، گزند و قهرو ارهاب و کین و زخم را دور دارد . **مسئله « ایمان »** ، **جائی طرح میشود که « روشنی »** ، **اولویت برجان و زندگی (آتش= گرمی) بیابد** . آنگاهست که « ایمان به آموزه ای، ضروری میشود که از تنها سرچشمه روشنائی لازمست ، تا زندگی وجان را دورازگزند نگاه دارد ، چون جان هم، ازهمان علم یا سرچشمه انحصاری روشنی ، خلق شده است .

همین **تفاوت فرهنگ ارتائی با آموزه زرتشت** بود . همین تفاوت فرهنگ ارتائی-سیمرغی با اسلام و یهودیت ومسیحیت است . همین مسئله اولویت آتش (جان وزندگی) بر روشنائی (آموزه بینشی) است ، که بنیاد فرهنگ ارتائی بوده است ، و در آموزه زرتشت ، وارونه ساخته شده است . دراین اولویتِ روشنائی بر آتش (زندگی) ، همان مسئله ای را میاندیشیده اند که ما نیز با آن روبروهستیم . برتری روشن برآتش (جان ورندگی) همان مسئله برتری واولویت شریعت اسلام ، برزندگی اجتماعی وفردیست . **درفرهنگ ارتائی یا فرهنگ اصیل ایران**

، زندگی اجتماعی و فردی ، اولویت بر شریعت اسلام و آموزه دینی زرتشتی یا مسیحی یا یهودی دارد .

روشنی خرد ، باید مستقیما از « بُن جانِ خودِ انسان و اجتماع » اززندگی خود انسان ، سرچشمه بگیرد ، تا بتواند تاءسیس نظام و حکومت وسامان وقانون بکند(بُن=فطرت) . به قول فردوسی : « **از اندیشه ، جان برفشاند همی** » . ازاندیشه ما ، باید ، جان یا زندگی ما، مستقیما فوران کند . از اندیشه ، باید زندگی ، لبریزشود . از اندیشه انسانی ما ، باید زندگانی ما ، بُن زندگانی ما، بجوشد ، تا آن را روشنی به خوانیم . درجان هرانسانی (که جایگاه همان جی ، ترازوهست) تخم اندازه و معیارنیک وبدهست .

خـرد ، می سـنجد (می سنـگد)

« سنج » ، همان واژه « سنگ » است . « هنج » هم که ازآن « هنجیدن » و« هنجار» برآمده است ، همان واژه سنگ است. هنجیدن که هنج کردن باشد به معنای به هم متصل کردن و بهم رسانیدن است . و« انجمن » هم که دراصل « هنجمن » بوده است ، به معنای جایگاه به هم رسیدن و باهم متصل شدنست . این معانی از مفهوم نخستین «سنگ » ، برخاسته ، که زرتشت آنرا طرد و نفی کرده است . **معنای « سنگ وسنگم وسنگار» چنانچه درسانسکریت متداولست به معنای « اتصال و امتزاج دونیرو یا دوچیزباهم » است** ، و« سنگ» مانند پدیده « یوغ » و « همزاد= جم yima» و « جی »، معنای « آفرینندگی و اصل آفریننده بودن » دارد . ازاین رو خرد بنیادی انسان « آسن خرد = خرد سنگی » خوانده میشد . **خرد، می سنجد ، چون خردِ سنگی یا « آسن خرد » هست** . یعنی خردیست که گوهرش ، ازخود، آفریدن و ازخود، سنجه ومعیاربودنست . **خرد سنگی یا آسن خرد ، خردِ ارزشگذارو معیارگذاراست . خردیست که ازاو، معیار نیک وبد ، پیدایش می یابد** . سنجیدن ، معنائی به مراتب بیش از « مقایسه کردن دوچیزباهم » را داشته است . انجمن، جائیست که خردهای سنگی ، انسان هارا دراندیشیدن به هم متصل میکند، و باهم ، « اندازه ومعیارمیگذارند » ، بد

ونیک را معین میسازند . درکردی، سنگاندن ، به معنای ارزیابی کردن و تجربه کردنست ، و سنجر، به معنای « شعله بلند آتش» است و سنجراندن، افروختن تنور است که به خوبی ردپای« آتش افروزی» را درخود نگاهداشته است . وواژه « سنجاق » هم ، مفهوم به هم پیوستن را نگاه داشته است . جی یا جان ، یوغی (سنگی) است که ازخود ، آتش زندگی را شعله ورمیسازد و ازآن خرد معیاری و سنجه ای پیدایش می یابد . سنگیدن و سنگاندن ، طبعا معنای آفریننده بودن را داشته است و **آسن خرد که خرد سنگی باشد، خردِ آفریننده معیاروارزشگذاردر هرانسانیست . جان، درپیداشدن درخرد،** ازخود ، ارزش ومعیارمیگذارد . **زندگی اجتماع ، اصل ارزش آفرین درهمخردیست** . این برآیند « ارزش آفرینی وارزشگذاری دراندیشیدنی که مستقیما ازجان خودِ انسان میافروزد » ، با زرتشت و آموزه اش ازبین میرود ، و خرد ، تنها میان « ژی و اژی = ارزشهای زندگی وارزشهای ضد زندگی » که مشخص و روشن ازهم هستند ، فقط نقش برگزیدن را دارد . خرد ، فقط میان این جدول ارزشها که ازهم متمایزند، برمیگزیند . خرد ، دیگر، ارزشگذارنیست ، و طبعا از« جان، یا زندگی یا آتش » بریده شده است . **مسائل امروزه ما همه ، پیآیند « بریده شدن جان از خرد » هستند** .

اژی ، درآموزه زرتشت ، یا ارزشهای ضد زندگی، چون به کلی درتضاد با « ژی، یا ارزشهای زندگی » هست ، در بُن ودراصل ، روشن است ، و نیاز به آزمودن و پژوهیدن درتاریکیهای تجربه و پدیده ها ورویدادها ندارد . همه دربُن کیهان یا هستی ، روشن هستند ، واین از همان روشنائی بیکرانه اهورامزدا ، ساخته و پرداخته شده است .اینست که **در زرتشتیگری ، خرد ، فقط به برگزینده ارزشهائی که روشن هستند، کاسته میشود، و اصالتش را که « ارزشگذاری درآزمودن وجستن درتاریکی پدیده هاست » ازدست میدهد** . خرد، خودش، ازاین پس، نیروی روشن کردن ندارد ، بلکه آنچه روشن است، انتخاب میکند . دردوبیت فردوسی میتوان دوویژگی بنیادی خرد را بازیافت . یکی آنکه خردی که مستقیما ازجان برمیخیزد، کم وبیشی کارها را می نگرد و « می سنجد» ، به عبارت دیگر« اندازه جو» هست

هرآنکس که جانش ندارد خرد   کم و بیشی کارها ننگرد

ودرچکامه دیگری ، ویژگی دیگر خرد را میتوان یافت که خرد ، با « **مایه بنیادی هر پدیده ای** » کار دارد .

هرآنکس که دارد روانش خرد   سر ِ **مـایـــه ِ کارها بنگرد**

مایه هرکاری ، همان بُن و اصل کارهاست ، و تخم که بُن هست ،تاریکست (توم= هم به معنای تخم + وهم به معنای تاریکی است) و نیاز به بینش درتاریکی یا آزمودن وپژوهیدن هست. خرد ، از نگرشهای در بُن هاست که اندازه میگیرد واندازه میگذارد ، چون « اندازه » درهمان بُن جان (جی) هست ،و ازتاریکی باید ، زائیده بشود و پیدایش یابد.

اینست که **اندیشیدن که خرد ورزی با « آسن خرد، یا خرد سنگی » هست، ارزشگذارو ارزش آفرین هست** . علت هم اینست که درفرهنگ ارتائی ، ژی و اژی ، بریده ازهم و جدا ومشخص ازهم ، مانند آموزه زرتشت نیستند ، بلکه باید در تاریکی تجربیات ، آنهارا جُست و درآزمایشهای گوناگون ، ازهم بازشناخت ، و درهر« هنگامی » آنها را ازنو، یافت و نیکی وبدی را درهرهنگامی ازهم کشف کرد . اساسا درفرهنگ ارتائی، **اژی، یا ضد زندگی، فقط « از اندازه خارج شدن زندگی » هست** ، و موجویت جداگانه ای ، مانند اهریمن ندارد که در آموزه زرتشت دارد . ازاین رو ، این آسن خرد یا خرد سنگی هرانسانی هست که « **سامانده اجتماع** » است ، و جامعه را میآراید (سیاست= جامعه آرائی).

بسیاراز خوانندگان که درآغازشاهنامه این سخن را می یابند که :

بنام خداوند « جان وخرد »   کزین برتر ، اندیشه بر نگذرد

میاندیشند که مسئله گواهی دادن به خدائیست که « جان وخرد » را

آفریده است؟ وبندرت به آن میاندیشند که چرا « جان وخرد » به هم پیوسته آورده شده است ، و این جفت بودن « جان وخرد » ازچه زمینه ای پیدایش یافته است، و چه پیآیندهای ژرف و متعالی در گستره های سیاسی و حکومتی واقتصادی و اجتماعی دارد .

با درک این بستگی جدا ناپذیر ازهمست که گرانیگاه فرهنگ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی فرهنگ ایران را خواهند شناخت .

دراین گفتار، مقصود آنست که روشن ساخته شود که درفرهنگ ارتائی- سیمرغی ایران، « روشنی» ، «بـَر، یا میوه ِ تخم ، یا آتش » است ، همان سان که « خرد و بینش » ، بـَر ومیوه « جان = زندگی » است ، که بُن ِ خرد است ، و تخم درفرهنگ ایران ، که معنای « اصل » دارد ، جمع بُن وبـَر(جفت بُن وبر) است . **روشنائی که از سرچشمه دیگری، غیر از جان ِخود، غیراز جانهای خودِ جامعه ، وام کرده شود ، نه تنها روشنائی نیست ، بلکه این چنین روشنائی ، عصائیست که کور دردست میگیرد** . عصای کور، روشنائی چشم خود او نیست . فرهنگ ایران ، نمیخواهد به دست یک ملت وجامعه ، عصا بدهد ، بلکه میخواهد همه چشمها را خورشید گونه سازد، تا جامعه از روشنی خردهای خود ببینند که مستقیما از زندگیشان، برافروخته شده است .

***

خــرد سرمایهِ فلسفی ایران - جلـد یکـم - 4

در فرهنگ ایران
« تـُخم و درخــت »
پیکریابی ِاندیشـهِ « اصـل » هست

گـیـتـی و خدایان ، همه از« یک اصل» هستند

گرانیگاه فرهنگ ایران ، اندیشه **« اصل »** هست که **در تصویر « تخم و درخت » به آن صورت داده اند** . فرهنگ ایران، هزاره ها استوار بر « صورت-

اندیشی، یانقش -اندیشی » بوده است . **اندیشه ، صورت میشود، ودرصورت، اندیشه ، انتقال داده میشود** . مسئله **فلسفه** آنست که آزمونهائی انسانی را که هزاره ها در« صورتاندیشی » کرده است ، بتواند به « **مفاهیم انتزاعی»** انتقال بدهد. ولی پیش از چنین کاری ، باید این سئوال را برای خود طرح کرد که : **آیا همه آزمونهای انسانی، بیان شدنی در مفاهیم انتزاعی هستند** ؟ و آیا اندیشیدن درصورت را میتوان دور انداخت **!** اندیشهِ **یافتن « اصل= بُن= فطرت= طبیعت »** در فرهنگ ایران ، اهمیت فوق العاده داشت. **فرهنگ ایران براین اندیشه استواربود که درجهان ، یک اصلی هست که هرآنچه هست و خواهد بود و بوده است ، ازآن میروید و پدیدارمیشود و میگسترد و میگشاید و به آن پیوسته است** . ازاین رو ، بهترین تصویری که برای این اندیشه یافت، همان « تخم ودرخت » بود .

ازجمله نامهای تخم : توم ، بزر، xva ، uva ، xi ، آگ ، هاگ ، تو ،اند، چهر، در......بوده اند. **اصل ، تخمیست که میگسترد، فراخ میشود ، پهن میشود ، امتداد می یابد و میافزاید** . « آفریدن » زمانهای دراز برای انسانها ، چنین معنائی داشته است .درواقع ، همه جهان هستی وزمان ، به هم پیوسته و متصل و همگوهرند . دراین جهان ، بریدگی و پارگی وجدائی نیست . دراین جهان، چیزی نیست که گوهرش ، جدا از دیگران باشد . **خدا و انسان وجانورو گیاه وسنگ و آب و آتش ، همه ازیک گوهرند.**

اصل یا تخم ، درخودگستری ، درتعدد وکثرت یابی ، تنوع و طیف می یابد. تنوع و گوناگونی و رنگارنگی وکثرت، پارگی وبریدگی نیست . **خدا هم ، مجموعه تخم ها، درپیوستگی باهم بوده است ، نه یک توده ازتخمها که روی هم ریخته شده اند** . ازاین رو نامش « **ارتای خوشه** » بوده است . **اهل فارس** ، بنا برابوریحان بیرونی درآثارالباقیه ، اورا « **ارتا خوشت** » مینامیده اند . این ارتای خوشه ، همان سیمرغست که همیشه فرازدرخت است، و خود را می تکاند ومیافشاند تا خود را بپراکند و پخش کند. درواقع **سیمرغ ، چیزی جزخوشه، فراز درخت زندگی و زمان نیست** . ازاین رو نام این مرغ ، «خوشه=قوش= وشی درتبری» بوده است(درکردی، وش، به معنای خوشه است) . این روند آفریدن بوده است. « درخت » ، که draxt=dr+axt میباشد، و به هرگیاهی گفته

میشود که دارای تنه وساقه وشاخه هاباشد ، مرکب از دوواژه « در+ اخت » است . «در» به معنای « تخم » است ، وآختن، همان یازیدنست که به معنای بالیدن میباشد. چرا واژه « در» معنای « تخم » را دارد ؟ گیاهِ « شبدر» نامهای گوناگون دارد، واز سنجش آنها میتوان این معنارا یافت . شبدر(شب+ در) به معنای تخم شب است . شب (شه و) درکردی، به آل گفته میشود که دراصل نام خدای زایمان بوده است، که همان سیمرغ باشد ، وسپس این زنخدا، زشت ساخته شده و درا‌ذهان اورا تبدیل به « جن نوزادکش » کرده اند. زشت ساختن خدایان پیشین ، کاری متداول بوده است . خدای زایمان ایران(که دایه هم نامیده میشده است) تبدیل به کشنده کودکان درهنگام زادن شده است . نام دیگر« شبدر»، **حندقوقا** است که دراصل « انده + کوکا» میباشد. انده واند، درسانسکریت به معنای تخمست و درایران هم همین معنارا داشته است . و« کوکا» درهزوارش ، به معنای ماه است . وماه، البته اینهمانی باشب دارد . پس حندقوقا ، تخم ماه یا تخم شب است که همان « شب + در » باشد . **گیاهان به ویژه ، اینهمانی با خدایان این دوره داشته اند** . شبدرهم تخم خدا ، شمرده میشد . همه ، مستقیما ازخدا ، یعنی ازاصل ، سرچشمه میگیرند، و متصل به آن هستند . انسانها نیز فرد به فرد ، تخم خدایند (سپس نشان داده خواهد شد) . اینست که **همه جهان هستی ، ازخدا تا جانورو گیاه گرفته ، همه باهم، شاخ وبرگ وبر یک درختند** .

این اندیشه نادیدنی وناگرفتنی، یعنی انتزاغیِ « اصل و پیوستگی » ، در درخت وتخم، شکل به خود میگیرد . درپدیده های تخم و درخت که مردمان با آن آشنا بوده اند ، یک تجربه بنیادی انسانی را صورت داده اند که اندیشه ای بسیارژرف ومتعالیست که هرگز درتاریخ اندیشه ها ، فراموش نشده است . امروزه ما واژه « اصل وفرع » را باهم بکارمیبریم . یک چیزی، اصل هست و مابقی فرعند . بدینسان، فروع را کم اهمیت میکنیم و درواقع، ازاصل، جدا میسازیم . هنگامی ، چیزی ، فرعی شد ، میشود کنارش گذاشت و ازآن صرفنظرکرد ، یا آنکه ارزشی دربرابر اصل ندارد . این اندیشه ، با مفهوم « اصل » که « همه ازآن میرویند و همبسته با همه است » ، نمی خواند . چنین شیوه اندیشیدنی، در مورد « اصل مجازی »، رواهست . ولی **اصل** ، **درگسترش** ، **همه جا پیوسته و همگوهر است** ، **و یک گوهراست که امتداد می یابد** . اصل ، دردرهمه فراخ

شدگیش، درهمه بسط یابیش، درهمه افزایشش، درهرجزوی ، اصل میماند . خدا، درگیاه و درآب و در زمین و درجانور و درانسان شدنش، همه جا، اصل میماند . اینها ، فرع خدا یا اصل نیستند . اینها، امتداد خدایند . اینها، شکفتکی ها گوناگون و تکامل یابیهای گوناگون خدایند . مولوی گوید :

من اگرچه سیب شیبم ، زدرخت بس بلندم

من اگرخراب ومستم سخن صواب گویم

به سر درخت مانم ، که ز اصل دور گشتم

به میانه قشورم ، همه از لباب گویم

این شیرابه ، درمویرگهای شاخه وقشور درخت هستی روانست، ومن اگرچه برسردرخت و دورازاصلم ، ولی دراین شیره، با اصل، پیوسته ام . خدا، اصل (تخم) موجود وحاضر(immanent) درهمه چیزهست و **همه چیز، ارجمند است** ، به سخنی دیگر، دارای « ارج» است . **« ارج »** ، **یکی ازنامهای سیمرغ بوده است . هرانسانی، ارجمند است** ، **چون متصل به سیمرغ (ارتا) هست وچون درا و، سیمرغ (ارتا) نهفته وحاضروموجود است** .

«توم » که تخم باشد، معنای « تاریک » را هم دارد . آنچه درتخم هست، نهفته و تاریکست . این را « گنج نهفته » میگفتند که سپس « کنزمخفی» شد . **خدا** ، **درهمه چیز، گنج مخفی است** ، نه به معنای مجازی و تشبیهی ، بلکه به معنای زهشی و جهشی . صفت ارتا (سیمرغ) ، هوچیتره (هژیر) بود که به معنای « تخم ِبه ، یا تخم نیک » است . او **عنصرنخستین** هرجانی وهرانسانیست.

حقیقت ، گنج ِزهشی درهرچیزی و هر انسانی هست . اینست که **درفرهنگ ایران ، خدا تا تخم هست ، هنوز خدانیست . وقتی از تخم ، فراروئید** ، **فرازی یافت و گسترد و گیتی شد ، و همه جهان مادی شد ، آنگاه، خدا ، خدا میشود**. خدا، تا تخم هست ، واحد وتاریکست ولی وقتی پدیدارشد، تنه وشاخه وبرگ وبارمیشود . آنگاهست که خدا میشود . خدا، وقتی گیتی شد، خدا شده است . اصل، وقتی گسترده شد و گوناگون شد ، آنگاه ، اصل است . **خدا، زمان میشود . به عبارتی دیگر، خدا ، پدیده سکولار، زمانی و سپنجی هست . خدا** ، **« میشود »** . ارتا ، ارتای **فرورد** است که امروزه « **فروهر»** شده است و **به معنای « اصل**

متامورفوز و تحول یا دگردیسی » است. این واژه مرکب از دوبخش « فرا+ ورت » است . **ورتن** ، همان واژه Werden درآلمانیست، که به معنای « **شدن** » هست . اصل ،« شدن» هست . این واژه « ورتن » درفارسی امروزه ، تبدیل به واژه « **گردیدن، گشتن** » شده است . اصل، یا خدا ،« میشود». اصل یا خدا، تکامل می یابد. خدا، میافزاید و تحول می یابد . درشاهنامه ، وقتی از زال پرسیده میشود که :

که دیدم ده و دو درختی سهی   که رُستست شاداب وبا فرّهی

ازآن برزده هریکی شاخ سی   نگردد کم وبیش در پارسی

وزال پاسخ میدهد که :

نخست از ده ودو درخت بلند   که هریک همی شاخ سی برکشند

به سالی ده و دو بود ، ماه نو   چو شاه نوآئین ، ابر گاه نو

« زمان » درایران، مفهوم انتزاعی ِ« جنبش» نبوده است . **زمان ، درفرهنگ ایران، تحول تخم ، یا اصل نهفته بود که درافزودن وبالیدن، هرروز، خدائی دیگرمیشد** . هرروز، درخت زمان که درخت پیدایش سراسرهستی بود ، تحول به خدائی دیگر می یافت . هرماهی ، آن تخم اصلی ، سی خدا میشد، که بنام سیمرغ مشهورشده است . زمان، تحول خدای نهفته درسی خدای آشکارو پدیداربود . **خدایان ایران، خدایان زمان بودند و همه ازیک اصل روئیده بودند**.

این اصل درکجا، پیدایش می یافت ؟ سه شاخه فراز این درختِ زمان ، باهم میآمیختند، وازآنها، یک تخم تازه ، پیدایش می یافت، که « تخم، یااصل»، رویش وپیدایش درخت تازه از زمان هست . سه خدا باهم ، یک تخم میشدند،و زمانی ازنو، ازآنها می بالید. شاخه های این درخت زمان وهستی (زندگی) ، فرع نبودند .شاخه ها، چهره های گوناگون و متنوع و رنگارنگ یک اصل مخفی بودند که درهمه آنها ، حضور داشت . اینست که **درفرهنگ ایران ، توحید وشرک ، دو اندیشه متضاد باهم نبودند . « شرک » که تعدد شاخه ها(خدایان) باشد، همه ازیک تخم روئیده اند، و همه ازیک شیرابه ، تغذیه میشوند . شرک را برضد توحید دانستن وآن را گناه کبیره شمردن و دارنده چنین اندیشه ای را مهدور الدم شناختن ، درفرهنگ ایران، زاده ازبیخردی وضد حقیقت بود** . خدا

یا اصل، هم واحد وهم گوناگون بود . خدا و حقیقت ، تا واحدند، تاریکند ، و هنگامی پدیدارشدند، کثیرو متنوع هستند .

این سی خدا ، سی تا خدائی که با هم بستیزند، نبودند ، وباهم رقابت وحسادت نداشتند ، بلکه **سی چهره متنوع یک اصل بودند** . اینست که کثرت و رنگارنگی، درست همه ، همگوهربا آن اصل تاریک واحد بودند. کثرت و تعدد وطیف،رنگارنگی به هم چسبیده پرطاوس یا رنگین کمان هستند . **این اندیشه بود که میتوانست همه ملل واقوام ومذاهب وعقاید گوناگون را بدون تبعیض درخود گرد آورد وباهم بیامیزد. درمنشورکورش نیز همی اندیشه بازتابیده است** . یکی از نامهای این « تخم کل هستی» برفراز درختِ « زمان+ زندگی » ، **ساپیزج** بوده است، که تبدیل به واژه امروزه « **ســبز**» شده است . **بدین علت که این تخم برفرازدرخت زندگی وزمانست ، ایرانیان، آسمان را « سبز» میدانستند** . نه به علت آنکه آسمان، رنگش، سبز است، بلکه به علت آنکه« بُن آفریننده جهان»است . سبز، دراصل معنای « اصیل و گوهری » داشته است، چون « سا+پیزه » به معنای « سه تخمه » هست . تخم کل هستی، سبزی (ساپیزه) است و این سبزاست که جفت روشنیست . آنچه سبزاست، پیدایش می یابد ، تکون می یابد وهستی میشود . هستی و زندگی ، اینهمانی با سرشت گیاهی می یابد . البته گیاه ، معنای تنگ امروزی را نداشته است . چنانچه ازپیشوند « گی » در « گیاه » میتوان دید ، به معنای زندگی بطورکلی است . « گیتی » نیز همین پیشوند را دارد . گی وژی ، نام خود سیمرغ یا رام نیزهست . گی ، نام خود آن شیرابه نیزهست (به روغن کره ، قی میگویند) .

جی، زی ، یعنی زندگی . نام مادرزندگی و خدای زمان که رام باشد ، « جی» بوده است . ازاین رو به اصفهان، «جی » میگفتند . یکی دیگر ازنامهای این « تخم کل هستی ، « برهم=brahm برم brm = پرم » بوده است . زمین، زهدان این تخم کل هستی میباشد . ازشیراین گاوِطاوس رنگست که فریدون کودک ، شیرمینوشد تا برضد « اصل ضد زندگی، که ضحاک باشد » برخیزد:

همان گاو ، کش نام « **برمایه** » بود

زگاوان ورا برترین پایه بود

زمادرجدا شد چو **طاوس نر** **به هرموی بر، تازه رندگی دگر**

این نام دراصل ،برمایون Brmaayun= Brm+yun است که به معنای « منبع وسرچشمه برم » است . پسوند « یون» به معنای زهدان یا سرچشمه است. برهما ، خدای هند نیز همین « برهم » است . به سخنی دیگر، فریدون ، ازشیرابه اصل جهان هستی ، پرورده میشود و متصل با اصل است ، و خردش ازجان نخستین نوشیده و پرورده شده و با این اصالت هست که برضد ضحاک « خدای قربانی خونی و اصل خشم » برمیخیزد. وجود این اصل است که دراو خردی میافریند، که برضد خشم و زدارکامگی وقهرو خونخواریست. این اصلست که باید دراجتماع ، درهرجانی بسیج شود تا جهان را بیاراید . جهانی که ازضحاک خون آشام و«جان وخرد آزار» ، پریشان و بی نظم abe+brahm شده بود ، ازنو، آراسته میگردد .« بی برهم » ، به معنای « بدون بُن جهان جان » . دربُن وتخم جهان ، نیروی آراینده وسامانده هست . جهانی که درآن « اصل، سوخته شده است »، ابی+ برهم است . پیشوند نام خانواده « برمکیان » ، همین « برم و برمک » است .

نام دیگراین« تخم کل جهان هستی» که جهان ازآن میروید « اند » است . درسانسکریت هم به تخمی که ازآن برهما ، خدای هند میروید ، « برهما اند » میگویند . یکی از نامهای بهمن ، « اندیمان » بوده است که به معنای « تخم درون تخم » میباشد. **بهمن ، دراصل ، بُن کل جهان هستی شمرده میشده است و به کلی جایگاه دیگری درفرهنگ ایران داشته است که الهیات زرتشتی به آن میدهد** . اندیمان ، سپس به معنای « صمیمی و درونی ترین و محرم ترین بخش انسان که ضمیر و بُن انسان باشد، باقی مانده است . این تخم ، این اصل، درهمه جانها و انسانها ، افشانده و پراکنده (لاندن ، لن بغ ، ارتا لان = اردلان) شده است و همه انسانها وجانها ، اصالت دارند ، وهمه به هم متصلند، چون این تخم ها همه ازیک خوشه اند (ارتای خوشه) .

حالا یکی میآید (ضحاک) یک جای آنرا می برّد ، و(جم را که بن همه انسانهاست ، وهمزاداست) ازمیان ارّه میکند ، قیچی میکند، جدا میکند، می درّد، **ایجاد درد میکند**.

واژه « درد »، از دریدن (دریتن) برآمده است ، با دریدن، ازهم جدا وپاره میکنند. ازهم جدا کردن و دررفتن ، درسانسکریت « تراس » است و دراوستا « ترس » است و درکردی « ترازاندن» است . به محض اینکه ، دراین بُن یا « تخم کل هستی» ، شکاف بیفتد، ازهم جداکرده شود، ترس و درد و دروغ درسراسرجهان وزمان پیدایش می یابد . اینکه جمشید ، بُن انسانها را به دونیمه ارّه میکنند، و این را کیفرآن میدانند که جمشید با خردی که ازجانش تراویده « **منیده = اندیشیده** »، مدنیت را آفریده و همه جامعه را انبازخوشزیستی و دیرزیستی کرده است ، درکارخدایان فضولی کرده (منی کرده است**!** . یعنی اندیشیدن ، خود را خدا دانستن است که شرکست **!**)، وبا این بریدن ، ترس میآفرینند تا کسی دیگر به فکر « خود اندیشی » نیفتد و نخواهد، حکومت را برپایه خردانسانی بگذارد . بیما که جمشید باشد، بطورکلی، به « همزاد یا جفت بهم پیوسته » گفته میشود . زرتشت نیز، بیما را درست به همین معنا بکارمی برد . اکنون **زرتشت، این دوهمزاد یا جفت بهم پیوسته را ، ازهم جدا و متضاد باهم میکند . یعنی « بُن جهان هستی و بشریت « را ازهم جدا میکند، وازهم می برّد ، ازهم میشکافد، و بدینسان جهان هستی و جامعه انسانی، گسترهِ « ترس وستیزهمیشگی» میشود**. با نگاهی به بندهش میتوان دید که درهمان « روز آغازآفرینش» ، ترس وجنگ وستیزو دشمنی و خشم (اهریمن با اهورامزدا) آغازمیشود. کل جهان،جهان هستی،جهان ستیزو دشمنی و رشک و کین وآزو خونخواری میشود . تصویرخدا ، به شکل درخت کل هستی که همه درآن به هم پیوسته اند و از« تخم، یا یک اصل » میروید ، با زرتشت پایمال میگردد . زرتشت ، خط بطلان روی « ارتای خوشه = ارتا خوشت » میکشد . سپس الله دراسلام نیز، دنیا را « خلق » میکند، و درعربی ، واژه « خلق »، به معنای « اندازه کردن پیش از**بریدن**» است . وخودِ محمد نیز « شق القمر» میکند . قمرکه ماه باشد، مجموعه همه تخمهای زندگان (خوشه) بود . به عبارت دیگر، محمد تخمهای کل هستی را چاک ، میکند ، چک میکند . این واژه همان چاقوهست، ومعربش « شق » است . محمد ، با چاقو، تخمهای کل هستی را ازمیان میشکافدو ازهم پاره میکند، و دنیای ترس وستیزو دشمنی و جهاد وکین وقهرمیآفریند .

« مـا ، تـُخـم آتـشــیـم »

چگونـه خدائی که بُن هستی ماست، ابلیـس ساخته شد

وما بدست خود، اوراهمیشه سنـگسارمیکنیم ؟

....

درفرهنـگ ایران ، انسان ، خودش، تـُخم آتش هست

به عبارت دیگر، انسان « اصل آتش » هست

....

دریونـان وغرب،

پرومتئوس آتش را برای انسان ، ازاولومپ میدزدد

چون درگوهرانسان، آتش، وجود ندارد

....

دراسلام، الله ، ابلیس را ازآتش میسازد

وانسان، فطرتش بی بهره ازآتشست

بنیاد پیدایش انسان نوین درغرب ، این داستان یونانی بود که **پرومتئوس** ، تـیـتـانیست که آتش را برای انسان، ازاولومپ ، بارگاه زئوس، خدای خدایان دزدید، و این **طغیان ِانسان برضدِ خدای خدایان، طغیان نوین انسان غرب دربرابر یهوه و پدرآسمانی شد** ، و مدنیت وفرهنگ تازه ودموکراسی و **حقوق بشر** را بوجود آورد. این **تصویر ِ« انسان نوین »** شد که حقوق بشرازآن پیدایش

یافته است . **تا صورت انسان، دراندیشه ها و روانها ، دگرگونه نشود، نمیتوان به دموکراسی وحقوق بشررسید.**

دراسلام ، این **ابلیس** است که از آتش ، ساخته شده، و ازآنجا که خویشکاری آتش ، سرافرازیست ، به انسان که ازخاک هست، سرفرود نمیآورد . ازاین رو الله ، آدم را از« خاک » میآفریند که صورت پذیر و میرنده و همیشه فروتن است ، ودراو، **روحی ازامــرخود** میدمد ، تا فطرت تسلیم بودن را داشته باشد .

آنچه ایرانیان، فراموش کرده اند آنست که وارونه فرهنگ غرب و وارونه شریعت اسلام ، **انسان، درفرهنگ ایران ، خودش ، تخم آتش هست** ، ونیاز به دزدی کردن و به طغیان ندارد و خودش ، تخم سرفرازیست، و فطرتش ، بلندی خواهیست و **همگوهر خداست و برضدِ هرگونه عبودیتی است** . چرا ، این فرهنگی که درآن، انسان ، چنین شکوه وارجی داشته است، فراموش ساخته شده است ؟ چرا ما دیگر درنمی یابیم که تخم آتشیم ؟

فرهنگ اصیل ایران ، انسان را « تخم آتش » میدانست . این اصطلاح ، این «صورت» ، این « **دیس** » ، چه معنائی داشت ؟ یزدانشناسی زرتشتی نیز این اصطلاح وصورت را به کارمیبرد و تکرارهم میکند ، ولی معنای اصلی آنرا ، ازآن می زداید ، چون با تصویر خدایشان ، اهورامزدای آفریننده ، همخوان وسازگارنیست . **انسان ، تخم آتش است . این معنا را داشت که انسان، « تخمِ ارتای خوشه = ارتاخوشت » است** . به عبارت دیگر، **انسان** ، **تخم ارتا یا سیمرغ است که « خوشه همه جانها وانسانهاست »** . نام دیگر این ارتای خوشه ، که زرتشت ، اردیبهشت نامیده است ، **« سرفراز»** بوده است .**هرانسانی، تخم آتش ، یعنی اصل سرفرازی ، طغیان ، فرازبالیدن و بلند خواهی است**. به عبارت دیگر، انسان فطرتی دارد که متضاد با فطرت انسان دراسلام و دریهودیت و درمسیحیت هست. **انسان ، عبد نیست** . سیمرغ ، خوشه ایست برفرازدرخت « وَن ویسپو تخمک » . ویسپوتخمک، یعنی « همه تخمه ها» . وَن، به معنای درخت است (مانند نارون) . به عبارت دیگر، **هرانسانی ، چه هندی ، چه عرب ، چه ترک ، چه چینی ، چه یهودی ، چه مصری، چه انگلیسی و آلمانی ، چه زن ، چه مرد ، چه سیاه چه زرد. ...همه ، تخم سیمرغ هستند** . ارتا یا سیمرغ ، خدای قومی و ملتی و نژادی و طبقاتی وامتی نیست . ارتا یا سیمرغ ،

خوشه همه جانها ، « جانان » است . انسان ، فرزند وهمگوهر خداست.انسان،همان اصالت خدا رادارد. انسان، اصل هست(ازخود وبه خود ، هست) . ازاین رو هست که **خدای ایران ، اصل همه انسانهاست ،نه خالق آنها ، و نیاز به ایمان کسی و عبودیت کسی ازخود ندارد** . خدای ایران، ازهیچ انسانی نمیخواهد که مطیع وتسلیم او باشد .درفرهنگ ایران ، به تخم که« هم بزر وهم نطفه میباشد» ، « آتش جان، یا آتش زندگی» میگفتند . اینکه چرا فرهنگ ایران، تخم ، یعنی «اصلِ هستی » را، « آتش، که گرمی باشد» میدانست، موضوعیست که جداگانه بررسی خواهد شد.

اصل هستی، **جنبشِ شاد ، یا رقصیدن** (وشتن) است . نام آتش جان یا زندگی، درگزیده های زاد اسپرم و متون دیگرپهلوی باقی مانده است . نام اصلی این آتش زندگی « وِه – فرنفتار **weh-franaftaar**» بوده است . «وِه » ، همان « وهو= بِه » است . واژه « فرنفتار» ، مرکب از دوبخش « **فرن + افتار**» است .« فرن» که درسانسکریت « پرن یا پران » باشد ، به معنای جان ، باد ، باد زندگی ، اصل یا منشاء حیات، روح ، الهام شاعرانه و حواس پنجگانه و نیرومندی هست . درسُغدی ، این « فرن یا پرن » که **«عنصرنخستین»** همه جانها و انسانها باشد « **ارتا وِه - فرورد** » نیز میخواند . **ارتا فرورد، همان سیمرغ یا «جانان » است**. به سخنی دیگر، هرتخمی ، تخم سیمرغ یا ارتا هست .

به زبان امروزه ما ، خودِخدا ، عنصر نخستین همه جانها وانسانهاست . این اندیشه ، تفاوت ژرف وکلی با مفهوم رایج از« خدا» ، درمیان خداپرستان و ماتریالیست های امروز دارد. هر تخمی ، به خودی خودش ، اصل یا منشاء حیات و بینش هست ،وهر تخمی، بالذاته ، اصل نیرومندیست . البته الهیات زرتشتی ، با چنین معنائی سرسازگاری نداشته است و ازاین رو، از این اصطلاح را به حال خودمیگذارند ولی « تخم آتش بودن مردم » ، فقط یک اصطلاح تهی ازحقیقت ، در الهیات زرتشتی میگردد، و درواقع ، ریشه اصالت انسان ، ازجا کنده میشود . علت هم آنست که زرتشت دیگرخدارا خوشه نمیدانست . « فرن » که پیشوند « آتش فرنفتار» باشد ، همان « پرانه praane» یا همان تخم های ارتا، یا خدای ایرانست که خوشه همه جانها شمرده میشد . پسوند « **افتار**» به

شکل « افتال وفتالیدن» درزبان فارسی باقی مانده است ،به معنای پراکندن وافشاندن باشد ، ولی معنای واقعی و دقیقش درسانسکریت بجا مانده است .« افتار» در سانسکریت اوه – تاره **ava-taare**، یا اوه - تره **ava-tara**» میباشد، ودارای این معانیست : 1- نزول 2- فرود 3- ظهور 4- **شخص شدن الوهیت** 5- **دگردیسی الوهیت** 6- نزول ایزد ازآسمان 7- **نزول ایزد به زمین به صورواشکال مختلفست** . به عبارت دیگر، **این گوهرخود خداست که دگردیسی به گیتی وگیاه وجانوروانسان می یابد** . درادیان نوری ، این دگردیسی خدا به انسان ، طرد میگردد، و اندیشه « هبوط دراثرگناه » جانشین آن میگردد . درالهیات زرتشتی نیز این هبوط ، شکل دیگری به خود میگیرد، ولی اندیشه هبوط بجای میماند .

پس درفرهنگ ایران ، خوشه ای که سیمرغ یا« ارتا » نامیده میشود ، درتخمهایش فرود میآید و افشانده و پراکنده میشود ، وخدا ، به صورتها(دیس ها) متامورفوز،یا دگردیسی می یابد (تغییرصورت میدهد، ولی همان گوهرمیماند. به قول مولوی، جامه میگرداند) . خدای ایرانی، فراسوی خود ، گیتی و جانورو گیاه وانسان را خلق نمیکند، بلکه خودش ، تخمهائیست که « آتش جان= آتش زندگی » نامیده میشود ، و **این آتش، دگردیسی به انسان می یابد** . ازاین رو نیز انسان « مردم = مر تخم = mar-tokhm » نامیده میشد ، نه چنانکه موبدان زرتشتی تحریف کرده و آنرا « مرت تخم » اصل میرنده مینامند. در« مر+ تخم= مردم= انسان »، پیشوند « مرmar »همان « امر= a-mar » وهمان « امرو » هست که یکی ازنامهای سیمرغ بوده است . « مر» ، درسانسکریت هم به معنای « جفت یاهمزاد» است وهم نام سی وسه خدایان زمانست که سیمرغ باشد . پس « مردم » به معنای « تخمیست که گوهرش جفت » است ، یعنی « ازخود ، میآفریند ، ازخود، هست » و همچنین «مردم » یعنی « تخم سیمرغ ، یا فرزندِ سی وسه خدا » .

محمد ، به اصل شرّ، که طغیان وسرفرازی است، نام ابلیس را داد ، چون **ابلیس درقرآن** ، **نام همین « ارتا »** ، **خدای ایران است** . نهادن نام « ابلیس » به «اصل شرّ» دراسلام ، به مبارزه طلبی تصویر انسان درفرهنگ ایران ، وتلاش در انهدام اصالت انسان درفرهنگ ایران بود وهست . از نامهای دیگری که درعربی به ابلیس داده میشود، این نکته را بازشناخت.یکی ازنامهای دیگرابلیس

درعربی « ابو **مره** » هست، و نام دیگرش « **حا رث** » میباشد که معرب « ارس= ارتا » میباشد . **خدای ایران یا اصل جهان ، که درهرجانی وهرانسانی، نخستین عنصروجود است ، و « تخم آتش یا آتش جان » است ، نزد محمد ودراسلام ، ابلیس میشود** . درتبری ، به برق که درایران ، آتش خوانده میشود ، « البیس » یا « سنجیل » میگویند . « ال + بیس » به معنای ال ، خدای زایمانست که جفت گوهراست (بیس=ویس=وی). بیس و ویس(ویسه) یعنی اصل جفتی ویوغی، و همچنین معنای یارو رفیق ودوست رادارد . « سنجیل » هم همان « سنگ– ایل » است که به معنای زنخدای « جفت گوهر=سنگ » میباشد. ابروبرق دربندهش ، هردو سنگ خوانده میشوند. گذشته ازآنکه متون اسلامی برآن گواهی میدهند که ابلیس ، خدای مجوسان بوده است ، ازهمین نامها ، بخوبی میتوان به این نکته رسید . ازاین رو هست که محمد نیز مانند زرتشت ، تخم خدا بودن انسان را نمی پذیرد . کسیکه فرزند خداست، سجده نمیکند، و خوی آتش سرفراز را دارد . **درقرآن از ابلیس، خدای ایران، که تخم هرانسانی میباشد، وهرانسانی، چیزی جزبالیدن این اصل نیست، خمیدن واطاعت کردن و عبودیت میخواهد** . فطرت ارتائی- سیمرغی انسان را ، لعن ورجم میکند و سرفرازی را ازاو غصب میکند . اینست که فطرت انسان را ، طینی یا خاکی میسازد که گوهرمیرنده دارد . فطرت انسان، آتش نیست ، خدا نیست ، بلکه ، اطاعت کردن از« حـُکم» هست . ولی این انسان، تخم آتش ، تخم سیمرغ یا خدا هست . پس انسان، برضد بلند گرائی فطریش، باید خاک شود . باید « روح امر الله » باشد . نه تنها خاک، بلکه روح انسان نیز باید پیکریابی امر الله باشد .درباختر، تصویرانسان نوین ، تصویر پرومتئوس یونانی بود که با جنبش باززائی (رنسانس) ، درروانها واندیشه ها ، جانشین تصویر آدم وحوای توراتی شد . **تصویرانسان که درمدنیت غرب و درحقوق انسانی و قوانین وتفکر، پیکربه خود گرفت، دیگر تصویر آدم وحوای ادیان ابراهیمی نبود، بلکه تصویرپرومتئوس یونانی با برداشتی بسیارنوین ازآنست** .

پرومتوس ، آتش را که زئوس ، خدای خدایان یونان ازانسان دریغ میدارد ، پنهانی میدزدد و به انسان میرساند ، وزئوس اورا به کیفراین طغیان ، دچارسخت ترین عذابها میکند . ولی درفرهنگ ایران، انسان نیازبه دزدی آتش ازخدا یش ندارد . خدایش ، که کانون آتشها ست ، به خودی خودش پراکنده وافشانده میشود

و تخمهای خوشه وجود ، در تن هرانسانی جای میگیرد . **خدا ، خودش در هرانسانی ، اصل سرکشی و یاغیگری و طغیان میشود .** نام اردیبهشت یا ارتاخوشت ، نزدمردم **« سرفراز»** بوده است . سرفراز، به معنای سرکش ویاغیست . « فراز» دراصل اوستائی ، همان « **فرانک** » بوده است که نام مادرفریدون درشاهنامه است . به سخنی دیگر، این ارتا هست که اصل جنبش برضد ضحاک میباشد . این فرانک که مادر فریدون هست ، مبتکر خیزش برضد « اصل آزارجان وخرد » هست که ضحاک باشد. واین فرانک (فراز) هست که جشن حقیقی مهرگان را (از16 تا 21 ماه مهر) میگیرد . و« مهرگان که « میترا+گانا » باشد به معنای « بانومیترا » هست ، چون گانا وکانیا ، هم به معنای نی وهم به معنای دخترجوان هست. ودرسغدی نیزاین ماه ،« بغ کنیز» یعنی « زنخدای جوان » خوانده میشود . درشاهنامه ، کوشیده شده است که مهرگان، به فریدون نسبت داده شود ، درحالیکه **مهرگان، جشن خیزش این زنخدا و زنان ایران ، برضد حکومتها وقدرتهای ضد خرد وجان (اولویت زندگی) میباشد.** درمصیبت نامه عطارهنگامی سالک، به دیدارآتش می شتابد ، به آتش خطاب میکند :

گفت ای مریخ طبع **سرفراز** گرم سَیر و زود سوز و تیز تاز

مریخ ، اینهمانی با «بهرام» دارد که جفت « ارتا » ، و همصفت باهم ، و باهم « بُن جهان هستی » وانسان میباشند . «سرفراز» که به معنای سربلند و گردنکش و مغروزو متکبرو بلند مرتبه و باعرت وسربلنداست ، نام روز سوّم ماه است که درمتون زرتشتی، اردیبهشت نامیده شود، ولی دراصل اورا ارتا خوشت (ارتای خوشه) مینامیده اند . چنانچه اهل فارس بنابر ابوریحان بیرونی اورا« ارتاخوشت» مینامیده اند . و ازاینهمانی دادن تخم با آتش، میتوان دید که ارتای خوشه ، به معنای ارتا ،کانون پرازآتش و پرازشعله است . وازآنجا که بهرام وارتا ، یعنی « روزبه و صنم » یا به اصطلاح حافظ « اورنگ وگلچهره»، جفت ناگسستنی ازهمند و بیان « عشق نخستین » میباشند که اصل آفریننده جهان وانسانست ، درهرصفتی نیزباهم انبازند .گرانیگاه فرهنگ ارتائی- سیمرغی ، **شعله آتش**، گرما و روشنی یعنی بینش است ، نه سوزندگی . ما به شعله آتش، « الو» میگوئیم که « ال +لاو» یعنی عشق سیمرغ ، یا پیچه سیمرغ است .

درتبری به شعله آتش، « ال » یا « ال پر» میگویند . ال، که خدای زایمان باشد، خود سیمرغ است و « ال پر» هم به معنای « پرسیمرغ » هم به معنای « پرتوسیمرغ » است .

گرانیگاه تصویرآتش درایران، همین شعله ای بوده است که ازآتش برافروخته، زبانه میکشد و به فرازمی یازد . به سخنی دیگر، ازتن انسان که آتشکده است (تن، درپهلوی به آتشگاه گفته میشود) ، خدا درحواس انسان ، شعله میکشد و روشنائی بینش وخرد میشود . شعله آتش، پهلو به فلک میساید و سرکش و سرفرازو بلندی خواه است . **شعله آتش ، زادگاه اندیشه سرکشی و ایستادگی و سرپیچی ازخم شدن دربرابر هرقدرتیست** . شعله آتش ، زادگان اندیشه حق به سرکشی دربرابر هرگونه ستمیست ومنشاء jure resistendiاست که دموکراسی بر شالوده آن نهاده میشود .

شعله آتشی که ازانسان برمیفروزد،بن اندیشه حقانیت ایستادگی وسرکشی دربرابرهرقدرتیست که جان وخرد مردمان را بیازارد ، و هرقدرتی را محدود و مسئول میسازد و ازاین رو پیکریابی آزادیخواهی فطرت یا طبیعت انسان است . فطرت انسان(بن انسان) ، ارتائی ، آتشین یا سیمرغیست . حکومت دموکراسی، براصل حقانیت سرکشی ملت که jure resistendi باشد، بنا میشود . با شعله آتش ، یعنی « البیس » درزبان تبری و معربش ابلیس است که **ملت وانسان، حق ابدی خلع مقامات قدرتی را می یابد** . این حق را ، قرآن به انسان نمیدهد. این حق را الهیات زرتشتی دردوره ساسانیان به جامعه نمیدادند که ردپایش درشاهنامه باقی مانده است . این حقیست که از دگردیسی مستقیم سیمرغ یا ارتا به انسان، پیدایش یافته است . حق انقلاب اجتماعی وطغیان وسرکشی فردی را هیچ قدرتی و مرجعی، به انسان نمیدهد ، بلکه همیشه ازآنِ ملت وفرد انسانی است ، و **این حق، ازفطرت سیمرغی خود انسان، سرچشمه میگیرد** . هیچ خدائی حق ندارد این حق سرکشی وسرفرازی را ازانسان بگیرد . انسان نباید به هیچ خدائی وهیچ قدرتی سجده کند، پیش آنها بخمد . سجده به هرکسی وهرقدرتی، نابود ساختن خدا یا سیمرغ درخودش هست . سلب این حق ازانسان، غصب وتجاوز به گوهر ارتائی انسانست .

انـدیـشیـدن

انـد + دیـسـیدن

تـُخـم، به خود ، صورت وجسم میدهد

«به خود، صورت دادن»، اصل اندازه بودنست

گیتی، روندِ « اندیشیدن» است

اندیشیدن:اصل پیدایشِ معیارنیک وبـد

گیتی: « انـد»هائی، که خودرامیآفرینند(می دیسند)

درانسان ، نیروی به خود، صورت دادنست

خودِ تجربهِ « اندیشیدن » درفرهنگ ایران، سراسرتفکرات فلسفی ایران را مشخص میسازد. دراین واژه، که گواه بر حضور ِتجربه ای ژرف درفرهنگ ایرانست ، تنها با « تجربهِ خصوصی یک فرد » کار نداریم که درمغزش روی میدهد ، بلکه با « روند آفرینش و پیدایش سراسر ِ جهان » کار داریم . با « بیصورتی» کار داریم که « نیروی صورت دادن به خود» را دارد . **نیروئی که آنچه درخود، نهفته دارد و تاریکست ، میتواند بگسترد وازآن، جهانی پدید آورد.** با نادیده وناگرفته ای کارداریم ، که خودرا جسم میکند .**اندیشیدن ، روند ِ پیدایش وآفرینش جهان وخدایان ، ازیک اصل میباشد .**

« آفریدن» نیز درفرهنگ ایران ، روند ِ مهرورزیدن و اعتلاء بخشیدن است . واژه «آفریدن aa-fri-dan » از ریشه « pri =fri » برآمده ، که به معنای «مهرورزیدن و اعتلاءبخشیدن » است . **آفریدن ، مهرورزی وبلند بالاندن آست**

، و « مهر» ورزی ، یکراست اینهمانی با مفاهیم « مت maetha ،جفت، یوغ ، همزاد ، سنگ، ایار» کار دارد ، که « درپیوند یافتن ، **باهم آفریدن** باشند » .

آفریدن در مهرورزیدن ، درفرهنگ ایران ، از راه « دگر دیسی یا متامورفوز» ممکن میباشد. آنکه میآفریند ، به خود ، صورت (دیس= دیش) دیگرمیدهد.« دیس » نیز چنانکه به غلط مشهورشده است ، به معنای « مانند » نیست ، بلکه به معنای « شکل وصورت و بناکردن» است. دگردیسی به معنای«با صورتی دیگر» . اندیشیدن هم « دیسیدن » تخم یا « اند = نخستین عنصرموجود درهرجانی» هست. **«اندیشیدن » ، درست همین روند دگردیسی ، « اند ، یا تخم نخستین نخستین عنصر= نخستین اصل» هست . « اند » ، دیسیده (دیشیده) میشود** . به سخنی دیگر، «اند یا تخم » ، به خود ، تغییرشکل میدهد، وبه شکلی(دیسی) دیگر درمیآید . این « نیروی به خود ، صورت دهنده وجسم دهنده » ، شاخصه « اندیشیدن» درفرهنگ ایران ، میگردد ، که بُن استقلال وآزادی هست . خردی که دراندیشیدن، نمیتواند به خود وجهان ِخود ، صورت وجسم بدهد، و آن را واقعیت بخشد، خرد نیست . دردرون انسان ، نیروی نهفته ایست که برای شکل های دیگر به خود دادن ، روی به فراسوی خود میآورد، تا جهان خود را دگرگونه سازد . این نیرو، صورتی که میآفریند ، برضد پذیرفتن هرچیزی درفراسوی خود هست که میترساند و تجاوزطلب و پرخاشگرو آزارنده است .

اندیشیدن درهرانسانی، اینهمانی با نیروئی دراو دارد که به او، وبه جهان او، صورت و پیکرمیدهد. **اندیشه ، با نیروئی نهفته در درون هرانسانی ، آغازمیشود که نمیتواند درخود بماند ودرخود، بگنجد ، و کشش شگفت انگیزی بدان دارد که ازخود، فوران کند و به خود ، واقعیت بدهد و به خود ، هم صورت وهم جسم(تن) بدهد.**

ما امروزه اصطلاح « اندیشیدن» را، فقط برای خردورزیدن انسانی ، به کارمی بریم ، درحالیکه فرهنگ ایران، « اندیشیدن » را روند ِ پیدایش و آفرینش گیتی ، ازخودش، میدانست، وبیان « آفرینش همیشگی کیهانی ازدرون خود اشیاء» به طورکلی میدانست . **جهان ، می اندیشد** ، به معنای آنست که **همه موجودات ، ازخود ، به خود، هم صورت وهم جسم میدهند واندازه خود هستند** . « بهمن،

یا هومن، یا اندیمن، یا هخامن، یا ارکه من یا ارشه من » ، چنین اندیشیدنی هست. **گرانیگاه اندیشیدن، همین« نیروی به خود صورت دهنده دربن یا طبیعت هرچیزی » است** . نیروئی که درآغازبه خود، صورت (دیدنی میشود) میدهد، وسپس به خود ، جسم (تن) میدهد ، درهر« انـد= یا تخمی » هست . انسان که مردم (مر+ تخم) باشد نیز« تخم » ، یعنی « انـد» هست . « انـد » یا تخم ، **خود-آفرین** است ، به خود سامان ونظم میدهد (خالقی فراسوی خود ندارد) . **صورت به خود دادن، به معنای آنست که « بالذاته ، سنجه ومعیارواندازه است »** . قدرتی ازخارج ، به او، صورت نمیدهد ، و برای او معیارنمیگزارد. ما این معنای ژرف « اندیشیدن » را از یاد برده وگم کرده ایم . دردین زرتشت ، چنین « بهمنی » وچنین « اندیشیدنی » ، وجود ندارد و ریشه آن نیردر یزدانشناسی زرتشتی ، ازبُن کنده شده است .

درفرهنگ ایران ، سراندیشهِ « **پـیـونـد**، یا به هم بسته بودن = یا جفت بودن یا= یوغ بودن= یا همزاد بودن= یا سنگ بودن » ، محتوا ومعنای « اندیشیدن » را معین میساخت . درفرهنگ ایران ، چیزی « صورت وشکل دیس » دارد که به« هم بسته » است . ham-bastag است .

اندیشه چیست ؟ اندیشه ، نیروئیست نهفته وتاریک ، که نادیدنی و ناگرفتنی است ، ولی کشش به سوی دیدنی شدن و گرفتنی شدن دارد، و به رغم آنکه همیشه به خود ، صورت تازه وجسمِ تازه میدهد ، همیشه نیز نا دیدنی و نا گرفتنی میماند، به عبارتی دیگر، همیشه آفریننده هست. این نیروی بیصورت ، با صورتی که خود، به خود میدهد ، باهم جفت هستند .صورت وتـن ، یک پدیده مجازی نیست . **صورت (دیس)وتن، مرحله های گوناگون شکل یابی یک اصل هست** . این نیروی بی جسم (تن) با جسمی که به خود میدهد ، ازهم جداناپذیرند. دراین نیروی بیصورت(نادیدنی)، نیروی صورت آفرینی وصورت دهی به خود، هست که درجنبش است . به سخنی دیگر، « انچه نادیدنی وناگرفتنی است = آنچه بی صورت وبی جسم است » ، با « آنچه دارای صورت وجسم هست » ، جفت وبه هم بسته اند ، واین دو، ازهم جداناپذیرند . **بهمن** ، که درفرهنگ اصیل ایران، اصل اندیشیدن است ، **« اندیمن » است** . « انـد » ، «تخم نخستین =عنصرنخستین» هست . **آنچه « انـد = تخم » هست** ، **نیروی تاریک ونهان**

است ، نیروی نادیدنی وناگرفتنی میباشد ، که ازخود ، به خود ، صورت و جسم واندازه میدهد (خود را دیدنی و گرفتنی میسازد) . « اند» ازخود ، می دیسد ، می دیشد ، میاندیشد . اندیشه ، ازیک مرحله به مرحله دیگر، پُل میزند ، ازیک حالت ، به حالت دیگر، دگر « دیسی » می یابد .

خدا ، با مفهومی که امروزه در اذهان رایجست، هیچ همانندی ندارد ، بلکه درست این « اند » هست که درهرچیزی درجهان هستی میباشد، و هرچیزی ، دیسیدن یا دیشیدن این « اند » هست . **پیدایش جهان ، روند « اند+ دیشیدن » است ، روند صورت به خود دادن تخم ها، یا اصل هاست . خدا ، در« دگردیسی یافتن،در هرچیزی و جانی ، صورتی دیگرو جسمی دیگرمی یابد» وبدینسان، گیتی پیدایش مییابد. گیتی » ، اندیشیده میشود** . اینست که گیتی، صورت یابی و جسم یابی، تخمیست (اند) که خدا نامیده میشود . درخدا ، یا در هر« اندی » ، نیروی به خود صورت وجسم دادن ، هست .

بهمن یا اندیمن ، اندی (تخمی) هست که ناگرفتنی ونادیدنی هست که به سوی دیدنی شدن و گرفتنی شدن ، **کشیده میشود** و خودرا درصورت و جسم دادن به خود، از نو، **میجوید** . بهمن ، اندی هست که ازخود ، به خود ، صورت (دیدنی) و جسم (گرفتنی) میدهد، اندیشیده (اند+ دیسیده) میشود . اینست که بهمن ، « اندیمان= هندیمان » نامیده میشود . نام دیگر او،« مینوی خرد یا **آسَن خرد یا پیش خرد** » است .« خردِ سنگی » یا خردِ آفریننده و به خود صورت دهنده وجسم دهنده است . خردیست که درخود نیروی ، خود آراستن و به خود سامان دادن واندازه نهادن را دارد . آنچه تاریک و نهفته است ، کشش به روشن ساختن خود دارد ، کشش به مجسم ساختن خود دارد .آنچه تاریک است، درخود نمی گنجد، نیروی فورانی دراو، درکارهست تا خود را آشکارومجسم سازد و بیاراید (منظم و زیبا کند). این تصویر بهمن،با تصویری که زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی از« بهمن » دارد، تفاوت کلی دارد .

« انــد »

پیشوند « اندیشه » ، « اند » است و این به معنای « تخم » هست (تحفه حکیم موءمن) . درسانسکریت، به تخم (اند) ی که ازآن خدای هند « برهما»

میروئید ، « برهما اند » میگویند . همین معنا را درفرهنگ ایران، درنام دیگر بهمن که « اندیمن » باشد ، داشته است و اندیمن ، تخم درون تخم ، یا « مینوی مینو» ، است . **درهرتخمی ، تخمی هست که اصل آفریننده آن تخم هست .** فرهنگ ایران، فرهنگ زهشی یا immanentبوده است .**اصل هرجانی (نیروی آفریننده اش باشد) ، درخود آن جان، هست** . معرب واژه « اند ، انده » ، حنطه است که « گندم » باشد . به شبدر،حنده قوقا گفته میشود که دراصل« انده کوکا » بوده است . کوکا ، درهزوارش ، به معنای « ماه » است . « حندقوقا » ،« تخم ماه » شمرده میشده است ، چون دارنده گوهر ماه است . ماه درفرهنگ ایران ، آمیزش سه خدا باهمست . سه گانهِ یگانه ، یا « اصل مهر» هست . سه بخش گوناگون دارد که به هم پیوسته اند. ماه ، مجموعه همه تخمهای « اند های) جانها شمرده میشد که ازآن گیتی، پیدایش می یابند . گیاه شبدر ، حندقوقا نامیده میشود ، چون تخم ماهست یا به عبارت دیگر، در این تخم (=اند) ، سرشت « سه تا یکتای ماه » موجود هست . ازنامهای دیگرشبدر ، یکی « طریفلن » است که به معنای « سه برگه » میباشد و درعربی « ذوثلاث الوان »، سه رنگه خوانده میشود . درتحفه حکیم موءمن ، طریفلن ، « **هومانه** » است، که همان نام « بهمن» میباشد.**درماه نیایش ، بهمن، دگردیسی به ماه می یابد (رحیم عفیفی)** .علت هم اینست که ماه ، درفرهنگ ایران ، سه بخش داشت وهرکدام اینهمانی با خدائی داشت . ازاین رو ماه ، نماد « سه تا یکتائی » بود که بیانی دیگراز « دوجفت به هم چسبیده » است، که پیکریابی اندیشه « مهر» است .آنچه جفت را به هم می بنددو پیوند میدهد، بخش سوّم به شمار میآید . ونام دیگرهمین شبدر، رطبه است که « رتهrte + به = ارتای به ». این اصطلاح « انـد » ، اهمیت فوق العاده داشت ، چون « ماه » با چشم یا خرد، اینهمانی داده میشد (گزیده های زاداسپرم) و ازاین رونیز پیشوندِ واژهِ« اندیشیدن » شده است . همچنین « عندم » که « اندم » و همان « اند» باشد به خون سیاوشان گفته میشود که نام دیگرش ، « **شیان**» است که به معنای « **جایگاه اتخاد واتصال سه تا** » هست . « شه و شی» ، همان معنای « سه = 3» را دارد . هوشنگ درشاهنامه نیز که « هائو شیان » هست ، کسی دیگر جز همین « بهمن » ، اصل اندیشیدن نیست ،وجشن سده ، جشن بهمن است . **جشن سده ، جشن پیدایش فروغ وروشنائی از« سنگ = اصل پیوند »است که به معنای « امتزاج واتصال**

دونیرو باهم » بوده است . زرتشت ، برضد پیدایش روشنی و آتش ، از« سنگ همزاد، یوغ ، اصل پیوند » بوده است . ازاین رو ، مفهوم « اتصال درسنگ » را به مفهوم « تصادم دوسنگ به هم » تحریف کرده اند . **ازدید زرتشت ، روشنائی، از تضاد دونیروبایکدیگر، پیدایش می یابد ، نه ازپیوند دونیرو باهم** . بهمن یا هومن ، یا اندیشه ، از اتصال وجفت شدن (همپرسی هماندیشی)، پیدایش می یابد . سغدیها به ماه بهمن ، ژیم دا میگفته اند (ابوریحان ، آثارالباقیه) . « ژیم دا » ، که همان « جیم= yima» باشد، به معنای « اصل جفتی وهمزادی ، جیما ، ییما » است . دوواژه دیگرکه گواه بر محتوای

اصطلاحِ« اند » هستند، یکی « **پرند** » و دیگر « **پرنده** » است . پیشوندِ « پرن یا فرن » که همان تخم آتش و اصل جان وزندگی میباشد ، اینهمانی با « ارتافرورد » دارد .« پرند» که هم به خوشه پروین وهم به ابریشم (بهرامه) گفته میشود ، همان ارتافرورد یا سیمرغست ، و دراصل این واژه « پرن + اند » یا تخم سیمرغ بوده است . همچنین پرنده که « پرن + انده » باشد همان معنای تخم سیمرغ را دارد ، چناچه « وای یا باز» هم که به مرغ گفته میشود، معنای « خدای هوا وباد » را نیز دارد که سیمرغست (وای به) . پس « اند » ، درپیوند با خدا یا با اصل نخستین ، بکار برده میشده است . **بهمن که اندیمن است ، واصل پیدایش جهان وخدایانست ،چنین « اندی» یا چنین « نخستین عنصری» هست، که درهرجانی وانسانی افشانده شده است** . « اند » تخمِ آفریننده درونِ هر تخمی هست ، **ارکه** جهان است . ارک ازاین رو ارک هست ، چون دژِ درون دژ(دیس) هست . نام دیگر بهمن ، « ارشمن یا ارکه من » هست . ارکه و اند باهم اینهمانی دارند . این « اند یا ارکه » ، که درون هرجانی یا انسانی ، نا دیدنی و ناگرفتنی است ، اصل آفریننده و سامان دهنده همه جهان است . این « اند یا ارکه » هست که تصویرگریا نقاش و معمار(راز= آرشیتکت) میباشد و میتواند به خودش صورت بدهد . **صورت دادن ، به معنای نظم وترتیب دادن ومدیریت کردن و سامان دادن و حکومت کردن و معیارواندازه دادن است .** «صورت» را « دس des» میگفتند که امروزه تبدیل به « دیس» شده است و همین واژه در انگلیسی شکل دیزاین design و درفرانسوش شکل دسن dessin به خود گرفته است . « دِ س » هم به معنای « شکل وصورت وفورم » هست

وهم به معنای « ساختمان وبنا » هست و دربرهان قاطع ، دیسه به معنای « شخص » هست .

***

